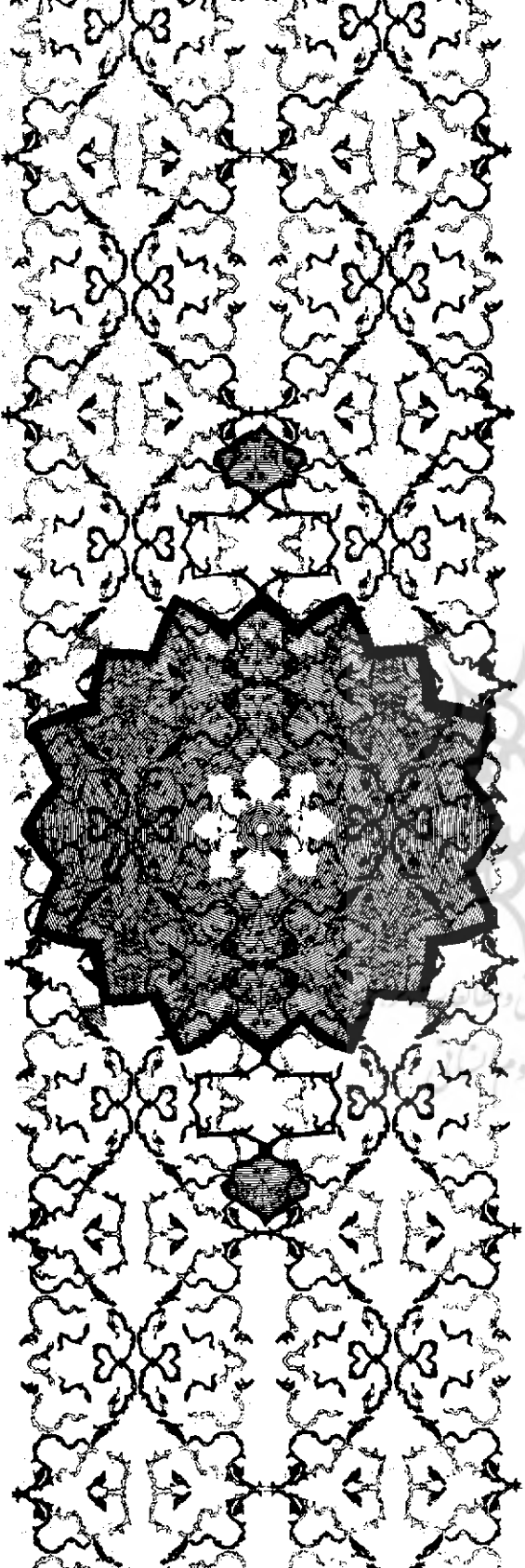


خرمدینان

« ۲ »



پژوهشگاه علوم انسانی
رتال جامع علوم انسانی

از :

شمین دخت کامران مقدم

(دکتر در تاریخ ادیان و عرفان)



پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز
پښتونستان ښار علمي او مطالعاتي مرکز

خرمدینان

جنبش بابک

یاران بابک را بیشتر روستائیان و کشاورزان و نارضایان از حکومت عرب و بقول بلعمی «خداوندان نعمت که ایشان را از علم نصیب نبود و مسلمانی اندر دل ایشان تنگ بود»^{۱۹۳} تشکیل میدادند. خرم‌دینان همانطور که قبلاً گفته شد بیشتر در کوهستانها و روستاها زندگی میکردند و به هنگام مناسب به سپاه خلیفه شبیخون میزدند. برای جنگ پناه موانع طبیعی بهترین سنگراست و بنابراین کوههای آذربایجان محل مناسبی برای آنان بوده است و بقول نظام‌الملک^{۱۹۴} خرم‌دینان اصفهان نیز در کوهها مأوی گرفته بودند. شماره آنان در زمان بابک به چند نفر میرسیده ، مشخص نیست زیرا خلفای بغداد از نیرو گرفتن آنان به هر قیمت جلوگیری می‌کردند و تا آنجا که توانستند از ایشان می‌کشتند و بقیه را به اسارت می‌بردند. و باز نظام‌الملک گوید:^{۱۹۵} «در زمان هارون خرم‌دینان خروج کردند سرداران خلیفه ناگاه برایشان تاختند و خلقی بی‌حد و بی‌عدد از

۱۹۳- ابوعلی بلعمی ، ترجمه تاریخ طبری

۱۹۴- نظام‌الملک ، سیاست‌نامه، (سیرالملوک) ص ۳۶۱-۳۶۲ .

۱۹۵- همان کتاب ، سیاست نامه .

ایشان کشتند و فرزندان ایشان را به بغداد بردند و فروختند . «
و نیز در تبصرة العوام آمده: «قومی بسیار و خلقی بیشمار بر بابك
گرد آمدند». چنانکه هیچ لشکر با ایشان مقاومت نتوانست کرد». ۱۹۶
بغدادی گوید: ۱۹۷ «شماره پیروان بابك از مردم بدین و
دیلم به سیصد هزار تن میرسید» .

و گویند که در جنگهای سال ۲۱۸ هجری سرداز خلیفه «از
خرمیه تا شصت هزار کس بردر همدان بکشت» ۱۹۸ از این رقم
می توان شماره تقریبی خدیمان همدان را حدس زد .

حمدالله مستوفی می نویسد: «در سال ۲۱۹ هجری اسحق بن
ابراهیم ۱۹۹ سردار خلیفه جز زنان و کودکان چهل هزار تن از
خرمیان را کشت . در همین سال ۲۱۹ بود که جمعی از خرمیدینان که
از جنگ همدان جان به در برده بودند به بلاد روم گریختند» . ۲۰۰

در تاریخ طبرستان آمده لشکریان بابك بسیار شدند چندان که
سوارانش به بیست هزار تن رسیدند . طبری لشکریان بابك را در یکی
از جنگهای او با افشین پنجاه هزار نفر می نویسد. ۲۰۱ اما این رقم
مبالغه آمیز می نماید زیرا شماره لشکریان افشین را در یکی از
جنگها ۳۰ هزار و در دیگری ۱۵ هزار نفر نوشته اند . اگر لشکریان
بابك بیش از لشکریان افشین بوده بابك در مقابل افشین حالت
تدافعی آنهم در کوههای سبلان نمی گرفته است .

۱۹۶ - سید مرتضی بن داعی ، تبصرة العوام ، ص ۱۱۸ .

۱۹۷ - بغدادی ، ابومنصور ، الفرق بین الفرق ، باب چهارم ترجمه محمدجواد

مشکور ص ۲۰۲ .

۱۹۸ - جمال الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی ، زبدة التواریخ .

۱۹۹ - اسحق بن ابراهیم بن مصعب امیر بغداد که معتصم او را به جنگ

بابك فرستاد .

۲۰۰ - مستوفی ، حمدالله ، تاریخ گزیده ، ص ۳۱۷ .

۲۰۱ - محمد جریر طبری ، الرسل والملوک .

آغاز نبردهای بابك (با مأمون)

بابك مدت بیست و دو سال با لشگریان خلیفه مردانه جنگید و همه سرداران او را جز افشین در هم شکست این نبردها را باید در حکم گذر از هفت خوان به حساب آوریم. درباره جنگمهایی که خرم‌دینان با لشگریان خلفا کرده‌اند، مورخین مطالبی نگاشته‌اند.

در کتاب دول‌الاسلام^{۲۰۲} آغاز کار خرمیان سال ۱۹۲ هجری آمده، و گوید: «پیدا شدن خرمیان در کوهستان آذربایجان بود و خازم بن خزیمه با ایشان جنگید.»

حاج خلیفه^{۲۰۳} آغاز کار خرم‌دینان را ۱۹۲ هجری می‌نویسد و گوید: هلاکی آن قوم بدست خازم. اینطور بنظر می‌آید که این همان سالیست که جاویدان بن شهرک خروج کرده است و شروع کار بابك را سال ۲۰۱ می‌نگارد.

در حوادث سال ۱۹۲ هجری ابن‌خلدون^{۲۰۴} می‌نویسد: «درین سال خرمیان در سرزمین آذربایجان جنبیدند و عبدالله بن مالک را با ده هزار بجنگشان فرستادند و او گروهی را کشت و اسیر و برده کرد و اسیران را به کرمانشاه فرستاد و فرمان دادند که این بردگان را بکشند و اسیران را بفروشند. و در ذکر حوادث سال ۱۹۹ در ضمن بحث از واقعه ظهور ابن‌طباطبایا علوی گوید: «ابوالسرایا السری بن منصور که از بنی‌شیبان و از بازماندگان هانی و نیز از بنی‌تمیم^{۲۰۵} بود از ارمنستان یاسی سوار به یزید بن مزید پیوست و فرماندهی

۲۰۲- شمس‌الدین ابو عبدالله ذهبی، دول‌الاسلام .

۲۰۳- حاج خلیفه ، تقویم‌التواریخ .

۲۰۴- ابن‌خلدون ، العبر .

۲۰۵- از قبایل عرب قبل از ظهور اسلام که به کیش مزدکی گرویده بودند .

یافت و باخرمیان جنگید و برخی از ایشانرا برده کرد و باز در حوادث همان سال می نویسد: «درین سال صدقه بن علی معروف به زریق حکمران ارمنستان و آذربایجان شد و فرمان دادند با بابک جنگ کند و او این کار را به احمد بن جنید اسکافی سپرد و بابک او را اسیر کرد.»

و در جای دیگر^{۲۰۶} در میان حوادث سال ۲۰۱ می نویسد: درین سال بابک خرمی در جاویدانیاں پیروان جاویدان سهل آشکار شد و معنی جاویدان «دائم باقی» و معنی خرم «فرح» است و ایشان پیرو آئین های مجوس بودند.

در مجمل فصیحی^{۲۰۷} در ذکر حوادث سال ۲۰۱ آمده: «خروج بابک الخرمی در جاویدانیه و جاودانیه را بجاودان بن سهل خوانند، که صاحب بزد بود و بابک دعوی می کرد که روح جاویدان در وی ظهور کرده است و در اطراف ممالک دست بفساد آورد.»

طبری گوید: ^{۲۰۸} درین سال (۲۰۱) بابک خرمی بر مذهب جاودانیه بیرون آمد که اصحاب جاویدان بن سهل صاحب بزد بودند و دعوی کرد که روح جاویدان در او حلول کرده و آغاز فتنه کرد این اثیر و مؤلف تاریخ نگارستان و مؤلف منتظم ناصری نیز این نکته را تأیید کرده و خروج بابک را سال ۲۰۱ نوشته اند.^{۲۰۹}

در حبیب السیر آمده: ^{۲۱۰} «در سنه احدی و مائین^{۲۱۱} بابک خرم دین

۲۰۶- همان کتاب ، العبر .

۲۰۷- فصیح الدین خوافی ، مجمل فصیحی ، ص ۲۷۰ .

۲۰۸- طبری ، الرسل والملوک .

۲۰۹- ابن الاثیر ، الکامل فی التاریخ ونیز ، تاریخ نگارستان واعتماد السلطنه منتظم ناصری ج ۱ ص ۸۴ .

۲۱۰- خواند میر ، حبیب السیر ، جلد دوم ، ص ۲۶۳ .

۲۱۱- سال ۲۰۱ هجری .

که اورا بابك خرمی نیز گویند خروج نمود و این بابك مردی ملحد، پیشه بود و دین مزدك داشت و بزعم او اکثر محرمات مثل مباشرت با محارم حلال بود و او در ولایت آذربایجان و بیلقان خروج کرده هرکس را از اهل اسلام میدید بقتل میرسانید و جمعی کثیر متابعت آن شریر کرده، پناه بقلاع و مواضع حصین بردند و هر لشکری که مأمون بجنگ او فرستاد منهزم باز آمدند».

در المعارف در سبب خروج بابك چنین نوشته شده ^{۲۱۲} که: چون خبر مرگ هرثمه پسرش حاتم بن هرثمه، که در ارمنستان بود رسیده دانست که بر سر پدرش چه آمده است باز اذان آن دیار و پادشاهان آن سرزمین نوشت و ایشان را بخلافت مأمون خواند و درین میان مرگ او هم فرارسید و گویند سبب خروج بابك همین بود و بابك بیست و چند سال باقی ماند.

آغاز دعوت بابك را در دین جاویدانیان و آغاز جنگ با خلیفه را ابن العبری ^{۲۱۳} نیز در سال ۲۰۱ نوشته است.

در زبده التواریخ ^{۲۱۴} در ذکر حوادث سنه اثنین و تسعین و مائه ^{۲۱۵} می نویسد: «درین سال از حدود آذربایجان خرمیه خروج کردند و اظهار فتنه و فساد شد. رشید عبدالله بن مالک را با ده هزار مرد کار بدفع ایشان نامزد کرد و او بر ایشان زد و همه را متفرق و متشتت کرد و از آنجا با خواسته فراوان استرجاع نمود. و باز در ذکر حوادث سنه احدی و ماتین ^{۲۱۶} درین سال بابك خرمی با آذربایجان ظاهر شد و مردم بسیار را بدعوت خود آورد.

۲۱۲- ابن قتیبه دینوری، المعارف، ص ۳۸۹.

۲۱۳- ابن العبری.

۲۱۴- جمال الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی، زبده التواریخ.

۲۱۵- سال ۱۹۲ هجری.

۲۱۶- سال ۲۰۱ هجری.

مسعودی می نویسد: ^{۲۱۷} «بیرون آمدن وی (بابک) در سال ۲۰۰ هجری در خلافت مأمون و گویند در ۲۰۱ در کوهستان بدین در آذربایجان با جاودانیه پیروان جاودان بن شهرک خرمی پیشوای بابک و جز او بود.»

کتابخانه موزه و اسناد ملی

ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی ^{۲۱۸} در ذکر حوادث سال ۲۰۱ آورده: «در این سال آغاز ظهور بابک خرمی کافر بود و سرکش و تباهی کرد و بتناسخ روانها قایل بود.»

ابن خلدون ^{۲۱۹} آغاز جنگ بابک را در سال ۲۰۲ آورده و می گوید: بابک در سال مزبور در آذربایجان خروج کرد و چند شهر را گرفت مأمون سپاهی عظیم با آذربایجان فرستاد. در زدو خوردی که رخ داد جمعی از لشکریان بابک را کشتند و قلعه هائی را استوار ساخته ویران نمودند.

پس از جنگهای سال ۲۰۱ و ۲۰۲ هجری جنگ دیگری که بین سپاهیان مأمون رخ داد در سال ۲۰۴ هجری بوده است در این سال یحیی بن معاذ با بابک جنگ کرد و هیچ کدام از طرفین نتیجه ای از جنگ نگرفتند. ^{۲۲۰}

در المعارف آمده: «در سال ۲۰۴ چون مأمون به بغداد رسید یحیی بن معاذ را به جنگ بابک فرستاد و یحیی شکست خورد.» ^{۲۲۱}
سید جمال الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی ^{۲۲۲} مورخ قرن هفتم در

۲۱۷- مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۳۳۶.

۲۱۸- ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۲.

۲۱۹- ابن خلدون، العبر و دیوان المبتدا والخبر فی ایام العرب والعجم والبربر.

۲۲۰- طبری، الرسل والملوک، واین الاثیر، الکامل.

۲۲۱- ابن قتیبه، المعارف، ص ۳۹۰.

۲۲۲- سید جمال الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی، زبده التواریخ.

ذکر حوادث سنه اربع وماتین ۲۲۳ می نویسد: «... در سن سال یحیی بن معاذ با آذربایجان با بابک خرمی جنگ کرد کاری میسر نشد.»
در سال ۲۰۵ مأمون عیسی بن محمد را حکمران آذربایجان و ارمنستان کرد و به جنگ با بابک فرستاد. ۲۲۴

در بیان واقع سال ۲۰۶ مورخان تقریباً یکسان اظهار عقیده نموده اند.

ابو عبدالله ذهبی ۲۲۵ : گوید: «درین سال کار بابک خرمی در کوهستان آذربایجان بالا گرفت و غارت و کشتار بسیار کرد و وی ز ندیق ناپکار بود و لشکریان را شکست داد و کارهای زشت کرد.»
ابو الفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی می نویسد: «در بین سال بابک خرمی مرعیسی بن محمد بن ابن خالد را شکست داد. ۲۲۶»
در سال ۲۰۶ بار دیگر عیسی بن محمد بن ابی خالد مأمور جنگ با بابک شده و بابک را شکست داده است.

در سال ۲۰۸ علی بن صدقه معروف بزریق از جانب مأمون حکمرانی آذربایجان یافت و مأمور جنگ با بابک گردید و چون در جنگهای متعددی که با بابک نمود نتیجه ای نگرفت به بغداد احضار شد.

در سال ۲۰۹ احمد بن جنید اسکافی به جنگ بابک روانه شد بابک او را شکست سختی داده اسیر نمود در این موقع به ابراهیم بن لیث بن فضل حکمرانی آذربایجان داده شد. بغدادیان ابتدا چنین تصور می کردند که برای سامان دادن و قلع و قمع این غائله دخالت

۲۲۳- سال ۲۰۴ هجری .

۲۲۴ ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ و فصیح خوافی، مجمل فصیحی، ص ۲۶۸ .
از اینجا معلوم میشود که در این سال یحیی از حکمرانی آذربایجان معزول و عیسی بن محمد به حکمرانی منصوب گشته است .
۲۲۵- شمس الدین ابو عبدالله ذهبی، دول الاسلام .

۲۲۶- ابو الفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب

ج ۲ ص ۱۴ .

حکمران ارمنستان و آذربایجان کفایت خواهد کرد (۲۲۷ و ۲۰۴) و (۲۰۸ و ۲۰۹) و با وجود اینکه فرمانروای بی باک و گستاخ تبریز و مرند محمد بن البعیث به نوبه خود به نفع دستگاه خلافت مداخله میکرد باز جنگ بدون حصول نتیجه قطعی سالها به طول انجامید و بابک همچنان پیروز بود.

مقدسی^{۲۲۸} در ذکر وقایع زمان مأمون می نویسد: «در روزگار او خرمیان جنیدند و بابک مدعی بود که روان جاویدان درو دمیده شده است و مأمون محمد بن حمید را به جنگ او فرستاد و محمد بن حمید با بسیاری از همرا هانش کشته شدند» این واقعه در سال ۲۱۱ اتفاق افتاده است. در سال ۲۱۲ محمد بن سعید بن انس حکمران موصل بدست ملازمان زریق علی بن صدقه از دی موصلی کشته شد و مأمون از این واقعه خشمگین گشت و محمد بن حمید طوسی را به جنگ زریق و بابک خرمی فرستاد و او را حکومت موصل داد.^{۲۲۹}

در سیاست نامه^{۲۳۰} درباره جنگهای محمد بن حمید چنین نگاشته: «پس در سال ۲۱۲ در ایام مأمون خرم دینان خروج کردند از ناحیه سپاهان و ترمذین و کاپله و کره و باطنیان با ایشان پیوستند و فسادها کردند و به آذربایگان شدند و به بابک پیوستند و مأمون محمد بن حمید طائی را به جنگ بابک فرستاد تا با خرم دینان جنگ کند و فرموده بود تا با زریق بن علی صدقه حرب کند، که او عاصی شده بود

۲۲۷- طبری ردیف ۳ ص ۴۶-۱۰۳۹ و ۱۰۷۲ و تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۵۶۳-۵۶۴ و نیز العیون والحدائق ص ۳۶۱ و ابن الاثیر جلد ۶ ص ۱۲۳ و ص ۱۳۲.

۲۲۸- مطهر بن طاهر مقدسی، البدء التاریخ، ج ۳، ص ۹.

۲۲۹- ابن الاثیر، الکامل فی التواریخ، و نیز ابن خلدون، العبر و دیوان المبتدا والخبر فی ایام العرب والعجم والبربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر و ابوالفلاح بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب ص ۲۷ ج ۲.

۲۳۰- خواجه نظام الملک، سیاست نامه، ص ۳۶۱.

و در کوهستان عراق ولایت میکرد و کاروانها میزد . برفت ^{۲۳۱}
و هیچ از خزانه مأمون نخواست و به مال خویش لشکر را روان
کرد، و به جنگ زریق شد و زریق را بگرفت و قوم او را هلاک
کرد و پراکنده کرد. مأمون قزوین و مراغه و بیشتر از آذربایگان
اورا داد پس بجنگ بابک رفت. و میان او با بابک شش ماه جنگهای
عظیم رفت و به آخر در آن جنگ کشته شد ، و برایشان ظفر نیافت.
و کار بابک بالا گرفت و خرمدینان سپاهان را به سپاهان فرستاد .
و مأمون از کشتن محمد بن حمید سخت دلتنگ شد .»

میرخواند می نویسد: ^{۲۳۲} «آوردند که در ایام خلافت مأمون
بابک خرم دین در نواحی آذربایجان و بیلقان خروج کرده، جمعی
کثیر متابعت او کردند و پناه بموضعی حصین بردند و بابک مزدکی
ملحد بود و دین مزدک داشت و بزعم او اکثر محرمات مثل مباشرت با
محارم و غیر آن مباح بود و در مبدأ خروج قلعهای با متانت عمارت
کرد و هر لشکری که بجنگ او میرفت منتهزم باز آمد و مأمون در
سنه اثنی عشر و ماتین ^{۲۳۳} محمد بن حمید طوسی را به جنگ او
نامزد فرمود. او بعد از آنکه یک سال و کسری بالشگر بابک محاربه
نمود و بعز شهادت فایز گشت و کار بابک قوی شد و چون خبر قتل
محمد بن حمید بمأمون رسید عبدالله بن طاهر بن حسین ذوالیمینین
راء، که از قبل او والی مصر بود، مخیر ساخت میان امارت خراسان
و مغرب زمین و امارت آذربایجان و ارمینیه و حرب بابک. او امارت
خراسان اختیار کرد و بآن ناحیه رفت، بعد از رفتن عبدالله طاهر
مهم بابک قوی تر گشت.»

یعقوبی در ذکر حوادث آذربایجان (سال ۲۱۲) می نویسد: «...»

۲۳۱- محمد بن حمید طابی .

۲۳۲- میرخواند ، روضه الصفا، جلد سوم ، ص ۴۶۲ .

۲۳۳- ۲۱۲ هجری .

سپس حاتم بن هرثمه بن اعین را حکمرانی ارمنستان دادند و وی بآن شهر رسید و در میان معتزله و مردم زرد و خوردی درگرفت و یکدیگر را کشتند و چیزی نمانده بود نابود شوند سپس با هم سازش کردند و حاتم بن هرثمه باو رسید و چون در آنجا مردوی از برده بیرون رفت و به کسال فرود آمد و در آنجا باروئی ساخت و کارمیگزارد تا اینکه خلع شد و بیطرفان و سرکردگان ارمنستان و به بابک و خرمیان نوشت و کار مسلمانان را در چشم ایشان بزرگ کرد و بابک و خرمیان چنین کردند و بابک بر آذربایجان دست یافت و چون خبر بمأمون رسید یحیی بن معاذ بن مسلم مولی بنی زهل را حکمرانی ارمنستان داد... یحیی بن معاذ جنگهائی کرد و در آنها کاری از پیش نبرد و مأمون بر عیسی بن محمد بن ابی خالد را فرماندهی سپاه داده بود... و چون بآن سرزمین رسید محمد بن الروادزدی و همه سرکردگان آن سرزمین نزد او رفتند و خود را برای جنگ با بابک آماده کرد و بابک در تنگه ای باو رسید و او را شکست داد و عیسی از آنجا رفت و جایی درنگ نکرد و یکی از سرکردگان باو یانگک زد که: ای ابوموسی، کجا میروی؟ گفت: درین جنگ کاری از ما ساخته نیست و بخت با ما یار نیست و ما از جنگ با مسلمانان هراسانیم... پس از کوششی... ارمنستان بر عیسی بن محمد راست شد و کار بابک در بند بالا گرفت و مأمون مر زریق بن علی بن صدقه ازدی را حکمران کرد و ازو هم کار بر نیامد سپس ابن حمید طوسی را حکمرانی داد... و چون توانست به جنگ بابک رود به جنگ او شتافت جنگ سختی در میانشان درگرفت و او در همه جنگها پیروز شد سپس بجای تنگی رفت که زمین درشت و ناهمواری بود و ابن حمید و گروهی که با او بودند پیاده شدند و پیروان بابک باو رسیدند و محمد با گروهی از سرکردگانش کشته شدند و لشکریانش شکست خوردند... چون محمد بن حمید کشته

شد مأمون مرعبدالله بن طاهر را حکمرانی داد و او را لوای سرزمین جبال و ارمنستان و آذربایجان بست و بقضا و کارگزاران خراج نوشت که فرمان او بردارند ...»

در زبدة التواریخ^{۲۳۴} در ذکر حوادث سنه اثنی عشر و ماتین^{۲۳۵} آمده: «درین سال مأمون محمد بن حمید الطوسی را بچنگک بابک خرمی باردبیل فرستاد و او براه موصل بآذربایجان رفت و جنگهای فراوان با بابک خرمی کرد و هیچ میسر نشد.»

۲۱۲ هجری سال مأمور شدن محمد بن حمید به چنگک بابک است که البته سرانجامی ندارد.

فصیح خوافی^{۲۳۶} این مأموریت را در سال ۲۱۳ ذکر میکند. از سال ۲۱۲ هجری به بعد چنگک لشگریان خلیفه بغداد با بابک صورت جدی تر و سختتری میگیرد. درین سال محمد بن حمید طوسی از جانب مأمون مأمور چنگک با بابک شد و به او فرمان داد از راه موصل رود و کار آن دیار را نیز سروسامان دهد و نیز با زریق علی بن صدقه چنگک کند. محمد بن حمید به موصل رفت و پناه خود را بدانجا برد و لشگر دیگری از مردم یمن و ربیعہ گرد آورد و به چنگک زریق شتافت و محمد بن سید انس ازدی با وی بود. چون خبر به زریق رسید آهنگک ایشان کرد و در زاب دو سپاه به یکدیگر رسیدند. محمد بن حمید نزد زریق فرستاد و او را بطاعت خواند اما وی از پذیرفتن آن طاعت سرپیچید و در میانشان چنگک سخت درگرفت و زریق و سپاهش درهم شکسته شدند و از محمد زینهار خواست و چون وی را زینهار داد نزد او رفت و محمد او را نزد

۲۳۴- جمال الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی، زبده التواریخ.

۲۳۵- ۲۱۲ هجری.

۲۳۶- فصیح خوافی، مجمل فصیحی، ص ۲۸۳.

مأمون فرستاد و مأمون بمحمد فرمان داد که همه دارایی زریق را بستاند و روستاهای او را ضبط کند. محمد فرزندان و برادران زریق را بخواند و ایشان هم فرمان خلیفه پذیرفتند سپس به آذربایجان رفت و با مخالفان جنگ کرد و لیلی بن مره و کسانی را که از در مخالفت درآمده بودند گرفت و نزد مأمون فرستاد و خود به جنگ بایک رفت ^{۲۳۷} ابن قتیبه ^{۲۳۸} جنگ محمد بن حمید را بابایک در سال ۲۱۰ می نویسد: سال ۲۱۴ سال پیروزی خرم دینان است. این سال جنگ بین محمد بن حمید و بابک در می گیرد. درین جنگ محمد بن حمید کشته می شود. سبب این بود که چون محمد بن حمید کسانی را که در راهها گماشته بودند شکست داد بسوی بابک رفت و سپاه و آذوقه فراهم آورد و از راههای تنگ و گردنه ها گذشت و چون از هرتنگی می گذشت کسانی را از همراهان خود در آنجا به پاسبانی می گماشت تا آنکه به محل هشتاد سر فرود آمد و خندقی کند و برای ورود بسرزمین بابک با کسان خود مشورت کرد و ایشان رأی دادند که بدان دیار رود. وی رأی ایشان را پسندید و سپاه خود را تعبیه کرد بابک از کوه برایشان مسلط بود و مردان خود را به کمین ایشان نشاند و در زیر تخته سنگی گروهی جا داد و چون سپاه محمد بن حمید پیش رفت آن جمع از کمینگاه خود بیرون جستند و بابک با سپاه خود بر سرایشان تاخت و ایشان را درهم شکست محمد بن حمید ^{۲۳۹} سپاه خود را به پایداری فرمان می داد اما سودی نبخشید و آن لشکرهزیمت گرفت چون خرم دینان وی را

۲۳۷- ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ .

۲۳۸- ابن قتیبه ، المعارف ، ص ۳۹۰ و ۳۹۱ .

۲۳۹- محمد بن حمید بقول مورخین مرادی پسندیده و بخشنده بود و شعرای بسیار در مرثیت او قصایدی سروده اند از آن جمله ابوتمام شاعر عرب (دینوری- اخبار الطوال ، ص ۴۱۹) .

دیدند و از جامه و رفتارش دانستند که پیشوای آن گروهست برو تاختند و زوبینی براسبش زدند او بر زمین افتاد و کشتندش چون این خبر به مأمون رسید هراسان شد و عبدالله بن طاهر را ولایت خراسان داد و بجنگگ یابك مأمور کرد و در این سال خلیفه مأمون عراق عجم و مہستان تامرند تا آذربایجان را به علی بن هشام تفویض کرد.^{۲۴۰}

در باره مأموریت عبدالله بن طاهر ابرحنیفه دینوری^{۲۴۱} می نویسد: «چون کار یابك بالا گرفت مردم پریشان شدند و فتنه بالا گرفت و آغاز کارش این بود که هر که در گرداگرد بند بود میکشت و شهرها و روستاها را ویران میکرد تا اینکه کارش بس عظیم شد و رسیدن به وی دشوار بود و شکوهش بسیار شد و چون این آگاهی به مأمون رسید عبدالله بن طاهر ابن حسین را با سپاه فراوان به جنگ وی فرستاد. و عبدالله رفت و در اطراف دینور جا گرفت در جایگاهی که امروز به قصر عبدالله بن طاهر معروف است. پس از آنجا رفت تا نزدیک بند رسید و کار یابك سخت شد و مردم ازو هراسان شدند و با او جنگیدند و برو دست نیافتند و گروهی از سرکردگان کشته شدند.»
و نیز خواجه نظام الملک گوید: «عبدالله طاهر را که والی خراسان بود، به جنگ یابك نامزد کرد^{۲۴۲} و همه ولایت کوهستان و آذربایگان، آنچه گشاده بود بدو داد. عبدالله برخاست و به آذربایگان شد. یابك با او بس نیامد^{۲۴۳} در دژی گریخت محکم، و جمع خرمدینان پیرا کردند.»

۲۴۰- جمال الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی، زبدالتواریخ و نیز ابن خلدون، العبر، واعتماد السلطنه منتظم ناصری، جلد يك، ص ۸۵ و ابن قتیبه، المعارف و همچنین ابن طیفور، تاریخ بغداد.

۲۴۱- ابوحنیفه دینوری، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، ص ۴۱۹.

۲۴۲- مأمون.

۲۴۳- نتوانست با او برابری کند.

و حمدالله مستوفی^{۲۴۴} می نویسد: «در آذربایجان بابک دشمن دین لعنة الله دعوت دین مزدکی آشکار کرد. مأمون محمد بن حمید طوسی را بجنگ او فرستاد بابک او را کشت. و کار بابک قوت گرفت».

باکشته شدن محمد بن حمید طوسی سردار خلیفه^{۲۴۵} نفوذ و پایداری خرم دینان بیش از پیش شد و مخصوصا پایداری و نفوذ این نهضت بدان سبب شد که مردم آذربایجان در تحت فشارستکاری های حاکم آن دیار واقع شده و به موجب آن سخت عصبانی بودند و قبل از آنکه خلیفه فرمان عزل و قتل حاکم گناهکار آنجا را بدهد^{۲۴۶} بسیاری از ساکنان آن سرزمین به سپاه بابک پیوسته بودند.

بدنبال این وقایع در سال ۲۱۶ هجری بنا به قول ابن خلدون^{۲۴۷} مامون بر علی بن هشام خشم گرفت و عجیف را بسرکوبی احمد بن هشام و گرفتن دارایی و سلاح او فرستاد زیرا که از بیداد و ستم وی خبر شده بود و وی در اندیشه کشتن عجیف و پیوستن ببابک بود و عجیف برای پیروز شد و او را با خود نزد مامون برد و وی فرمان قتلش را داد و سرش را در شام و عراق و خراسان و مصر گرداندند. «ابن طیفور^{۲۴۸} این واقعه را در سال ۲۱۷ ذکر کرده است و گوید: مامون حکمرانی جبال و جنگ با خرم دینان را بطاهر بن ابراهیم سپرده است و در همان سال علی بن هشام را کشت...»

سال ۲۱۸ بنا به قول ابن الاثیر اوج قدرت و گسترش نفوذ

۲۴۴- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده ص ۳۱۵.

۲۴۵- طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۰۱ به بعد و ۱۱۷۱ و تاریخ یعقوبی جلد ۲

ص ۵۶۵ و نیز العیون والحدائق ص ۳۷۴ و ابن الاثیر ج ۶ ص ۱۳۹ به بعد.

۲۴۶- حمزه اصفهانی ص ۱۴۶ و نیز ابن الاثیر جلد ۶ ص ۱۴۲.

۲۴۷- ابن خلدون، العبر.

۲۴۸- ابن طیفور، تاریخ بغداد.

خرم دینان است زیرا گوید: بسیاری از مردم جبال و همدان و اصفهان و ماسبدان و جز آن دین خرمی را پذیرفتند و گرد آمدند و در همدان لشکرگاه ساختند .

نظام‌الملک در ذکر حوادث این سال می‌نویسد: ^{۲۴۹} «چون سال دویست و هژده اندرآمد دیگر باره خرم‌دینان پارس و سپاهان و جمله کوهستان و آذربایگان خروج کردند، بدانکه ^{۲۵۰} مامون به روم شده بود، و همه به یک شب وعده نهاده بودند، و با همه شهرها و ولایتمها به تدبیر بابک، راست آن شب ^{۲۵۱}، خروج کردند، و عاملان شهرها را بکشتند، و از مسلمانان بسیار بکشتند و خانه‌ها غارت کردند، فرزندان مسلمانان را به بردگی ببرند و در پارس مسلمانان جمع شدند. و برایشان ظفر یافتند، و بسیار بکشتند و اسیر گرفتند اما در سپاهان خرم‌دینان جمع شدند، به دار و ترم‌دین، و سرایشان مردی بود، علی بن مزدک، از در شهر بیست هزار مرد عرض کرد، و با برادر به کره شد ^{۲۵۲} و ابودلف غایب بود، و برادرش معقل به کره بود، با پانصد سوار، مقاومت نتوانست کرد، بگریخت و به بغداد شد. و علی بن مزدک کره بگرفت و غارت کرد، و هر که یافت از مسلمانان بکشت. و زنان و فرزندان عجلیان را برده کرد و ببرد. و از آنجا به آذربایگان شد تا به بابک پیوندد. و از همه جانبی خرم-دینان روی به بابک نهادند. اول ده هزار بودند بیست هزار و پنج هزار ^{۲۵۳} شدند و میان کوهستان و آذربایگان، به شهری که آن

۲۴۹- نظام‌الملک، سیاست نامه، ص ۳۶۲ .

۲۵۰- یعنی بدان جهت که .

۲۵۱- درست در همان شب .

۲۵۲- کرج .

۲۵۳- یعنی بیست و پنج هزار .

را شارستانه خوانند : گردآمدند و بابک به ایشان پیوست.»

در همین سال مأمون درگذشت هرچند خلیفه مأمون درمیانه اردو کشیهای مختلف به آسیای صغیر (۲۱۵-۲۱۶) هجری تاحدی توانست نظر مردم شرقی را از حمایت بابک به نگرانیهای نزدیکتر و مهمتری معطوف دارد.^{۲۵۳} معذالك تحول قطعی اوضاع موجود تازه پس از مرگ وی (۲۱۸ هجری) و بالاخره پس از سرکوبی شورش خرمیان (حتی در اصفهان ۲۵۵ هجری) تحقق پذیر گردید. و پس از وی معتصم به رفع خرم دینان پرداخت در حالیکه نصایح و وصایای مأمون را آویزه گوش داشت.

کتابخانه مدرسه لاهیجان

دوره دوم جنگهای بابک از زمان معتصم شروع میشود خلفای معروف چون مأمون و معتصم سردارانی را برای سرکوبی این قوم فرستادند و تقریباً سی و نه بار به قلمرو خرمیان لشکرکشی کردند که اکثر این لشکرکشیها با ناکامی خلفا مواجه بوده است. سبب ناکامی این همه لشکرکشان در جنگ بابک، در ظاهر چنین می نماید که سرمای سخت و تنگی و دشواری راههای مشرق آذربایجان و کوهستان سبلان و از همه مهمتر روح ایمان و اتفاق کار بابک و یارانش و پایداری مردم ایران در پیروی نکردن و تاب نیاوردن در برابر سلطه تازیان بوده است و حکمرانی و کاردانی بابک را باید جنبش ملی ایرانیان در برابر تازیان به حساب آورد.

یعقوبی در تاریخ خود در ذکر وقایع روزگار معتصم مینویسد:
کار بابک بالا گرفت و محمد بن البعث با او همراه بود و عصمة^{۲۵۶}

۲۵۴- طبری، محمد جریر، الرسل والملوک، ردیف ۲، ص ۱۱۰۲ و ص

۱۱۰۴ و نیز ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۴۱ به بعد.

۲۵۵- طبری، محمد جریر، الرسل والملوک، ردیف ۳، ص ۱۱۶۵.

۲۵۶- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی.

الکردی صاحب مرند ازو پیروی داشت و معتصم طاهر بن ابراهیم راکه عامل آن سرزمین بود فرستاد و او را فرمان داد که به آن مردم بجنگد....»

نظام الملك^{۲۵۷} در این باره گوید: «... معتصم اسحاق را با چهل هزار سوار به کارزار ایشان فرستاد و اسحاق ناگاه بر سر ایشان شد و جنگ در پیوست، و آخر، ایشان را بشکست، شکستی سخت، بابك بگریخت، و لشگر اسحاق شمشیر درنهادند و می کشتند بیرون از زمینهای^{۲۵۸} آنچه در این يك جنگ کشته آمد، از خرمدینان، بشمردند: صد هزار مرد درآمد، و جمعی که قصد سپاهان کرده بودند، مقدار ده هزار مرد برآمد، با برادر علی بن مزدك امیر اصفهان علی بن عیسی، غائب بود. قاضی و رئیسان و مردم شهر و اعیان به جنگ ایشان شدند و از سه جانب ایشان درآمدند و ایشان را بشکستند، و زنان و فرزندان ایشان را برده کردند و به شهر آوردند و به بندگی میداشتند، هر چه بالغ بودند از پسران گردن بزدند و به چاهها انداختند.»

گردیزی^{۲۵۹} در خلافت معتصم چنین می نویسد: «مردمان سپاهان و همدان و ماسبدان اندر دین خرمی شدند و مذهب بابك خرم دین گرفتند و لشگر انبوه بر بابك گرد آمد. معتصم مراسم بن ابراهیم را، که امیر بغداد بود بحرب ایشان فرستاد، او برفت و با خرم دین حرب کرد و شصت هزار مرد را از ایشان بکشت و باقی بگریختند و زمین ارمینیه و آذربایجان بستند.»

ابن الاثیر در ذکر وقایع سال ۲۱۸ هجری می نگارد: «... معتصم

۲۵۷- نظام الملك ، سیاست نامه ، ص ۳۶۳-۳۶۲

۲۵۸- یعنی بجزمان داده شدگان .

۲۵۹- گردیزی ، زین الاخبار

بریشان (خرم‌دینان) سپاه فرستاد و اسحق بن ابراهیم بن معصب با آن سپاه بود و او را در ماه شوال این سال مامور جبال کرد و اسحق در روستای همدان با این مردم روبرو شد و شصت هزار تن را کشت و کسانی که مانده بودند بروم گریختند» .

در زبده‌التواریخ^{۲۶۰} در ذکر حوادث سنه ثمان عشره و ماتین^{۲۶۱} آورده : «... درین سال از عراق عجم گروهی انبوه بدین خرمیه درآمدند و بر در همدان سپاهی جمع کردند و بر حرب مسلمانان اتفاق کردند. معتصم لشگری بزرگ بدست امیر اسحق بن ابراهیم بن معصب بقمع و قهرایشان بفرستاد و تمامت عراق عجم بوی ارزانی داشت و او برفت و با ایشان جنگهای بسیار کرد و مکا و حت و محاربت نمود و از خرمیه تا شصت هزار کس بر در همدان بکشت باقی گریختند بشهرها متفرق شدند» .

در سال ۲۱۹ هجری اسحاق بن ابراهیم بساگروه بسیاری از اسیران خرم‌دینی وارد بغداد شد. در این سال گروهی از خرم‌دینان که در جنگ همدان جان بدر برده بودند به تئوفیل^{۲۶۲} امپراطور قسطنطنیه پناهنده شدند پس از چندی که کار بر بابک تنگ شد نامه‌ای به امپراطور نوشت و از او مدد خواست و او نیز وعده یاری داد و به تمهیه سپاه و تجهیزات پرداخت. در این زمان مازیار ساز مخالفت با دربار خلافت را در طبرستان بصدا درآورد، افشین نیز در باطن با ایشان همداستان بود و از چهار سوی بابک و افشین و مازیار و تئوفیل در برانداختن اساس خلافت بغداد می‌کوشیدند و اگر این تخم با خدعه و نیرنگ در نطفه نمی‌خشکید پایه‌های سست خلافت فرو میریخت بدون آنکه «آسمان فروریزد»

۲۶۰- جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله کاشانی، زبده‌التواریخ.

۲۶۱- ۲۱۸ هجری .

مازیار و بابک

ماه یزدیاری بن قارن بن و ندادهرمز (مازیار)

بزرگترین کسی است که به فرمانروائی نواحی کوهستانی جنوب بحر خزر رسیده است. در میان شاهان این ناحیه از فعال تر و باهوش تر به وجود نیامده است.^{۲۶۳} موقعیت طبیعی سرزمین کوهستانی بیشتر کمکش کرد تا بتواند در راه کسب استقلال سیاسی و رجعت بدوران باستانی ایران بکوشد. او سرمشق و نمونه‌ای چون طاهریان در برابر چشم داشت. بدین معنی که وی شاهپور بن شهریار، حکمران همکار خود را که از خاندان باوندیان بود^{۲۶۴} بزودی از جلوس بر تخت فرمانروائی (۲۱۰ هجری) از قلمرو حکومت بیرون راند و کشت.^{۲۶۵} و پیشنهاد کرده که می‌خواهد باج و خراج خود را دیگر به طاهریان نپردازد بلکه برای خلیفه بفرستد. مسلم است که این پیشنهاد سیاستی است برای مستقل شدن او، او دو مسأله را مدنظر دارد. حکومت کردن به روش ساسانیان که چندی است دورانش سپری شده. دیگر مستقل بودن و از عرب بریدن که بی شک سودائی است قابل ستایش و تقدیر.

اشتباه بزرگ مازیار این بود که ضد عرب بودن را باضد مسلمان بودن یکی میدانست. در کتاب مازیار آمده^{۲۶۶}: «چون منشور حکومت به مازیار رسید فرمان داد که همه معروفان و اعیان مسلمان حوزه‌آمل در کوشکی معین جمع شوند و همه را از آنجا در بین افکند و خود در دنبال ایشان میرفت تا به رود بست رسید و هر یک را جداگانه به خانه‌ای موقوف و بر یکایک ایشان موکلان از اتباع غیر مسلمان

۲۶۳- هدایت و مینوی، مازیار، ص ۱۱.

۲۶۴- این خاندان به موازات حکومت مازیار حکمرانی داشتند.

۲۶۵- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان ص ۱۵۲-۱۴۸ و نیز ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ جلد ۶ ص ۱۳۶ و یاقوت، معجم البلدان جلد ۵ ص ۲۵۹ و جلد ۶ ص ۲۱.

۲۶۶- هدایت و مینوی، مازیار، ص ۳۵.

خویش گماشت^{۲۶۷} و هریک را دوباره بند نهاد^{۲۶۸} هر بندی سه حلقه، و قوت برایشان تنگ گردانید و نگذاشت که نمک دهند و به گرمابه برند، مازیار همین که دانست مسلمانان زندانی مالی ندارند که پردازند پیش همین برزیگران برگزیده فرستاد و به ایشان گفت که من منزلها و حرم صاحبان املاک را بر شما مباح کردم مگر دختران زیبای آنان را که تعلق به شاه دارد، بروید و نخست خود ایشان را در زندانها بکشید، سپس منازل و حرمشان را که به شما بخشیده‌ام متصرف شوید. لیکن کشاورزان از مبادرت این کار ترسیدند و آنچه او گفت نکردند»^{۲۶۹}

«کوهیار برادر مازیار گفت که این بیست هزار نفر مسلمان که در زندان تواند همه کفشگر و خیاط و جوله و پیشه‌ورانند که تو بیموده خویش را پای بند ایشان کرده‌ای و حالا که باید از پناهگاه و کسان و خویشان خود دور شوی با اینان چه خواهی کرد مازیار فرمان داد که جملگی را آزاد کردند»^{۲۷۰}

عده‌ای از بازداشت شدگان مردم خرده پا هستند و گذشته از این بازداشت جمعی بیگناه به عنوان داشتن فلان مذهب شایسته سرداری بزرگ نیست. نه در زندانی کردن و نه در آزار کردنشان تدبیری بکار رفته، اینان در مقابله با مازیار و سپاه خلیفه^{۲۷۱} بیکار ننشسته‌اند

۲۶۷- این واقعه پس از مرگ مامون در ۲۱۸ هجری اتفاق افتاده است.

۲۶۸- جمع این زندانیان را بیست هزار نوشته‌اند (هدایت و مینوی

مازیار، ص ۴۹).

۲۶۹- هدایت و مینوی، مازیار، ص ۵۴.

۲۷۰- ایضاً کتاب مازیار، ص ۵۴.

۲۷۱- منظور سپاه خراسان بردگی عبدالله بن طاهر ذوالیمینین امیر خراسان است که از جانب خلیفه مأمور دفع مازیار گردید. این امیر از بزرگترین دشمنان افشین و بابک و مازیار است و چنانکه میدانیم به فرمانروائی مازیار خاتمه میدهد.

و حتی مردم ساری در زندان شهر را باز کرده هر که را در آن بود آزاد کردند و سپس سردار عبدالله بن طاهر داخل شهر گردید. درست چون دوران پایان ساسانیان که جمعی از ایرانیان کار پیروزی تازیان را آسان کردند و مازیار هم که می‌خواهد جهان‌داری به‌خاندان کسری نقل کند با چنین ماجرائی روبروست. مازیار دستور می‌دهد که در قلمرو او مسجدها خراب‌کنند^{۲۷۲} و اگر شهری را می‌گشاید خون مسلمانان شهر را مباح میدانند. به زندانیان پیام می‌فرستد که تا شما پشت سرم هستید بچنگ باخلیفه اقدام نخواهم کرد. خراج دوساله را به‌من بپردازید تا شما را آزاد کنم^{۲۷۳} یکی از زندانیان به فرستاده مازیار جواب می‌دهد که: «اگر امیر شما احتمال می‌داد که از ما یک درهم به دست توان آورد حبس‌مان نمی‌کرد. ما را وقتی به زندان و بند گرفتار کرد که هر چه مال و ذخیره داشتیم از ما گرفته بود اگر در مقابل این وجه نقد از ما ملک بخواهد حاضریم:»^{۲۷۴} و فرستاده جواب می‌دهد «املاک مال شاه^{۲۷۵} است نه مال شما»^{۲۷۶} ابن اثیر می‌نویسد: مازیار «خراج یک سال را در دوماه به‌زور و فشار از مردم بستند»^{۲۷۷}

در تاریخ طبرستان آمده: «در همه ممالک کسی را نگذاشت که به معیشت و عمارت ضیاع خود مشغول شود، الا همه از برای او قلعه‌ها و قصرها و خندق‌ها زدن و کار گل کردن گرفتار بودند.»^{۲۷۸}

- ۲۷۲- هدایت و مینوی، مازیار، ص ۴۰.
- ۲۷۳- همان کتاب، مازیار، ص ۵۲.
- ۲۷۴- ایضاً مازیار، ص ۵۲.
- ۲۷۵- منظور مازیار است.
- ۲۷۶- همان کتاب، ص ۵۳.
- ۲۷۷- ابن‌الاثیر، الکامل فی‌التاریخ، ج ۶، ص ۱۶۸.
- ۲۷۸- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، جلد ۱، ص ۲۱۱.

در این زمان افشین به تعقیب هدفهای استقلال طلبانه خود و آرزوی آنکه شاید جای عبدالله را بگیرد، مازیار را بر ضد خلیفه برانگیخت، او نیز بسرعت بدین امر گردن نهاد. اقدامات وی بر ضد عربها و موالی مسلمان در حیطة قدرتش به خوبی موید این مسأله است که وی به عنوان يك فرد زرتشتی، احیای يك دولت مستقل لااقل محلی ایرانی را بر اساس يك تحول اجتماعی در نظر داشته است. اما عبدالله بن طاهر به این بهانه که مازیار دستورات مالیاتی سختی مقرر کرده، وی رعایا را بر ضد مالکین تحریک نمود و اینکه یکی از نمایندگان وی سیاست جابراهی در مورد مهاجرت اتخاذ کرده، دو تن از مدعیان حکومت را که از خانواده خود مازیار بودند بر ضد او برانگیزد^{۲۷۹} باعث نفاق بین مردم گشتند و سرانجام مازیار را به قبول مذاکرات مجبور ساختند، جریان این مذاکرات و نتیجه موقتی آنها به طرق مختلف روایت شده است. در هر حال سرانجام به بهانه خودداری مازیار از تسلیم گنجهای خویش کار به تصادم میان وی و سپاه مشترک خلیفه و طاهریان می شود و سرانجام مازیار به اسارت طاهریان در می آید.

مازیار به هنگام گرفتار شدن مقدار زیادی گوهر و زر و سیم در پای سردار خلیفه می ریزد که جان خود و زن و فرزندش را ببخشد و کوهستان پدرش را نیز باو واگذارد^{۲۸۰} اما عبدالله بن

۲۷۹- کوهیار در جنگ مازیار با دشمن به برادر خود خیانت میکند و حتی بنا به بعضی از روایتها او را تسلیم سردار خلیفه میکند. حسن برادر دیگر مازیار از همان آغاز برخورد، همراه با سپاه خلیفه به جنگ برادر می آید. قارن پسر شهریار برادر دیگر مازیار نیز در جنگ همدست دشمن است و بر ضد عم خود. مازیار سببیدی دارد به نام دری، دوتن از سرداران دری نیز در جنگ به او خیانت میکنند. همه این حوادث تعبیر دیگری نیز دارد و آن نارضائی از کارهای مازیار است

۲۸۰- هدایت و مینوی، مازیار، ص ۸۰.

طاهر از این کار سرباز میزند^{۲۸۱} و بدتر از همه تسلیم نامه‌های افشین که یادگار پیمان سه‌گانه (افشین - بابک - مازیار) برضد خلیفه است در مقابل این وعده واهی که خلیفه از گناه او درخواهد گذشت به عبدالله بن طاهر دشمن و رقیب دیرینه افشین.

این کار خلیفه را بیش از پیش بیدار و هوشیار میکند. چنانکه بعداً خواهیم دید وقتی افشین طرح کودتائی برضد خلیفه میریزد، خلیفه قبلاً از جزئیات طرح او آگاه است.

سردار پیروز خراسان عبدالله بن طاهر سردار شکست خورده طبرستان مازیار را تسلیم خلیفه بغداد میکند. مازیار به خلیفه نیز پیشنهاد میکند که اورازنده گذارد و در برابر اموال بسیار بستاند^{۲۸۲}

اما خلیفه رد میکند و در همان مجلس محاکمه^{۲۸۳} فرمان میدهد تا او را چماص دو پنجاه تازیانه نیز بزنند، همین که دست از او برداشتند آب خواست بنوشد و جان سپرد (۲۲۵ هجری).^{۲۸۴}

می‌توان گفت که بابک و مازیار هدفهای متفاوت داشتند گرچه که مازیار پس از گرفتار شدن اعتراف میکند که: «من و افشین،

۲۸۱- نوشته‌اند وقتی مازیار را بسامرا نزد خلیفه می‌بردند در راه او را مست کردند و او در آن بیخودی از ارتباط خود با افشین و بابک سخن گفت (تاریخ طبرستان ص ۱۵۶) در صحت این روایت تردید هست، اما شك نیست که گرفتاری مازیار بهانه‌ای برای برانداختن افشین بدست طاهریان و دشمنان دیگر او داده است.

۲۸۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۴

۲۸۳- نتیجه محاکمه از قبل مشخص است اما این نکته حائز اهمیت است

که خلیفه خود را نیازمند چنین محاکمه‌ای می‌بیند.

۲۸۴- طبری، الرسل والملوک ردیف ۳، صفحات ۱۲۶۸ تا ۱۳۰۰ و ۱۳۰۳

و بلاذری، فتوح البلدان ص ۳۳۹، یعقوبی ج ۲ ص ۵۸۲ به بعد. مسعودی، مروج - الذهب ج ۷ ص ۱۲۷ به بعد. گردیزی زین الاخبار، ص ۸، ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۱۵۶-۱۵۲، العمیون والحدائق ص ۴۰۰-۳۹۸ و ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، جلد ۶ ص ۱۷۱-۱۶۸ و مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۳۲۰.

خیزدین کاوس و بابک هر سه از دیرباز بدو بیعت کرده‌ایم و قرار داده بر آن که دولت از عرب بازستانیم و ملت و جهاننداری باخاندان کسرویان نقل کنیم.^{۲۸۵}

این طرح بزرگی بوده است خاصه که اینان تئوفیل امپراطور روم شرقی را نیز برای برانداختن حکومت بغداد با خود همدستان می‌کنند. اما در این میان طرز تفکر مازیار و بابک با یکدیگر فرق میکند. مازیار برای زر قدرتی بیش از حد و برای جان ارزشی فوق‌العاده قائل است در حالیکه بابک جز این است.

در اجرای پیمان سه‌گانه، مازیار جز وعده و وعیدکاری نکرد^{۲۸۶} و تا هنگامی که همه لشکریان خلیفه درگیر جنگ بابک بودند، مازیار از طبرستان نجیبید و همین که کار بابک یکسره شد برانداختن حکومت متزلزل مازیار با آنهمه دشمنان خانگی برای خلیفه چندان دشوار نبود.

درباره آئین مازیار نوشته‌اند که او با افشین بریک دین بود^{۲۸۷} درباره افشین تردید نیست که او دین زرتشتی داشته باشد. انتشار و رواج مذهب سمنی^{۲۸۸} در حوزه حکومت اجدادی او، و یافتن بتان در خانه‌اش، این اندیشه را پدین می‌آورد که آئین افشین نوعی

۲۸۵- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۲۲.

۲۸۶- زرین کوب، عبدالحسین، دوقرن سکوت، ص ۲۲۶.

۲۸۷- مسعودی، مروج الذهب، ص ۳۵۴.

۲۸۸- سمنیه همان طایفه‌ای هستند که از آنها به سمنان نیز تعبیر میکنند و بت پرستانند مذهب آنها نوعی از مذهب هندوها بوده است. بقدم دهر و تناسخ قائل بوده‌اند. در باب عقاید این طایفه به مفاتیح العلوم خوارزمی، ص ۲۵ و الفهرست رجوع شود و برای اطلاع بیشتر از شرح و مناسک آنها به:

Shamanism in Forgotten Religions

از آئین سمنی (شمنی) ^{۲۸۹} بوده است . اما بودائی و سمنی بودن ^{۲۹۰} مازیار بعید بنظر می‌رسد . احتمالاً اگر مازیار هم فریب افشین می‌خورد و برای دوستی با او آئین سمنی می‌پذیرفت ممکن نبود در میان مجوسان طبرستان بتواند دوستان و هوادارانی بدست آورد . بعضی گفته‌اند که «مازیار دین بابک خرم‌دین بگرفت و جامه سرخ کرد.» ^{۲۹۱} و اگر این عقیده را بپذیریم که خرم‌دینان بازماندگان مزدک هستند میتوان تاحدی پذیرفت که فکر مازیار و قیام او از مبادی مزدکی حکایت میکند .

ابن‌الاثیر می‌نویسد که او : دهقانان و کشاورزان را فرمود تا مال و خواسته خداوندان خود را تاراج کنند و بر آنها بشورند ^{۲۹۲} و نیز نوشته‌اند که مازیار با بابک مکاتبه میکرد . شاید یکی از علل عدم کامیابی مازیار همین بود ، زیرا قطعاً زرتشتی‌های طبرستان تمایلات مزدکی و خرم‌دینی مازیار را نمی‌پسندیده‌اند . آئین مزدکی و خرمی نزد آقان نیز مثل مسلمانان مردود و مطرود بوده است . کوهیار برادر مازیار که به او خیانت کرد شاید علاوه بر حس رشک و جاه‌طلبی تحت تاثیر تمایلات زرتشتی خویش نیز بوده است . بعضی نیز از يك فرقه بنام مازیاریه در طبرستان یاد کرده‌اند و آنها را از خرمیه و سرخ جامگان یعنی پیروان بابک دانسته‌اند ^{۲۹۳} و منابع متاخر نیز مازیار را از زنادقه نامیده‌اند ^{۲۹۴} در پاره‌ای از

۲۸۹- شمنی‌ها بر آئین بودا بودند (مسعودی - التنبيه والاشراف ص ۱۲۸).

۲۹۰- آئین بودائی سمنی در این زمان در طبرستان و مازندران رایج نبوده

است (دوقرن سکوت زرین کوب ، ص ۲۶۳) .

۲۹۱- گردیزی ، زمین‌الخبار ، ص ۳ .

۲۹۲- ابن‌الاثیر ، الکامل فی التاریخ ، ج ۶ ، ص ۱۶۸ .

۲۹۳- بغدادی ، عبد القاهر ، الفرق بین الفرق ، ص ۲۵۲ .

۲۹۴- ابن‌اسفندیار ، تاریخ طبرستان ، جلد ۱ ، ص ۲۰۹ .

مأخذ نیز نوشته‌اند^{۲۹۵} که مازیار پس از خلع طاعت، همان زنار زرتشتی بر میان بست و با مسلمانان جور و استخفاف کرد. بیشتر بنظر می‌آید که آئین او رجعت به آئین پیشینیان بود که در بعضی منابع^{۲۹۶} بعنوان کفر و ارتداد مازیار تعبیر شده است. می‌توان احتمال داد که در میان یاران و کسان مازیار پیروان هریک از این فرقه‌ها وجود داشته‌اند. در ضمن بعید نیست که مازیار برای وصول به مقصود خویش مثل همه جاه طلبان و کامجویان تاریخ باقتضای وقت هر چند گاه آئین تازه‌ای پذیرفته است. در هر حال آنچه از تاریخ زندگی او بر می‌آید کم و بیش این گمان را تأیید میکند که مازیار فقط برای احیاء دین قدیم قیام نکرده است. نهضت او با آنکه از رنگ دینی و قومی خالی نیست یک شورش استقلال طلبانه بوده است. او برای مستقل کردن حکومت خویش برخلاف بغداد شوریده است و در راه نیل به آرزوی خود از تمام عوامل دینی و قومی و سیاسی که در دسترس داشته سود برده است.

افشین

خیزرین کاوس معروف به افشین چنان که از بررسی تاریخ زندگی او بر می‌آید شاهزاده‌ای جهانجوی بود و جز جمع ثروت برای کسب قدرت اندیشه‌ای نداشت، میخواست به سلطنت خراسان رسد و برای اینکار حتی نزدیکان خود را نیز فدا میکرد، تلاش میکرد که مال و ثروت بیندوزد و برای رسیدن باین هدف به لشکریان و حتی بدوستان خود خیانت میورزید و برای آنکه به آرزوهای خویش

۲۹۵- بطور اعم هر غیر مسلمان و مخصوصاً طرفداران مانی و مزدک را بعد از اسلام زندیق گفته‌اند.

۲۹۶- ابن فقیه، البلدان، ص ۳۰۹.

برسد از فدا کردن وجدان نیز دریغ نمی‌کرد^{۲۹۷} پدرش فرمانروای اشروسته،^{۲۹۸} بود چون افشین دریافت که پدرش فرزند دیگر را برای برتری می‌نهد به بغداد رفت و به مسلمانی تظاهر کرد. این مرد پس از نبرد برضد پدر و برادر خویش فضل و پس از گرویدن ظاهری و سوری خود از دین بودا به اسلام اشروشنه را تصرف کرد. اما فرمانروائی آنجا را با موافقت خلیفه به پدرش کاووس که او نیز اسلام آورده بود وا گذاشت.^{۲۹۹} وی تا هنگام مرگ برای این مقام باقی ماند لیکن بعدا معلوم شد که گرویدن او به اسلام اگر فقط از روی تظاهر صورت نگرفته باشد.^{۳۰۰} لاقلا بسیار سطحی بوده است.

هدف اصلی افشین رسیدن به حکومت خراسان بود. اما چون طاهریان را در مقابل داشت ناچار به خوش خدمتی نزد خلیفه افزود، چنان که در مصر برای مأمون جنگید.^{۳۰۱} افشین اموالی را که از مردم بزور می‌گرفت پنهانی از راه خراسان به زادگاه خود می‌فرستاد، اما طاهریان سرراه برکاروان او می‌گرفتند و اموال او را می‌بردند و این وقایع کدورت دیرینه را تیره‌تر می‌کرد.

دوران خلافت معتصم

در سال ۲۱۸ هجری در همان روز که مأمون درگذشت بامعتمد بیعت شد در این زمان رقابت شدیدی در دربار معتصم بین نژاد ترك

۲۹۷- زرین کوب، عبدالحسین، دو قرن سکوت، ص ۲۴۸-۲۴۹.

۲۹۸- منطقه‌ای در ماوراءالنهر بین سیحون و سمرقند و لقب عمومی

فرمانروایان این منطقه افشین بوده است.

۲۹۹- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۳۰ به بعد و تاریخ یعقوبی جلد ۲، ص

۵۵۷ و طبری جلد ۳، ص ۱۰۶۵ به بعد.

۳۰۰- مسعودی، مروج الذهب، جلد ۷، ص ۱۳۸.

۳۰۱- بلاذری، فتوح البلدان ص ۴۱۹.

و ایرانی و عرب پدید آمده بود و سرداران خلیفه را سخت بدشمنی یکدیگر واداشته بود. دربار معتصم کانون دسایس و اختلافات بود و خلیفه نیز گهگاه این اختلافات را دامن میزد.

بنابرنوشته ابن طقطقی^{۳۰۲} معتصم رأی استوار داشت و سخت توانا بود چندانکه هزار رطل بار را بر میداشت و چند قدم آن را می‌برد، همچنین وی به شجاعت موصوف بود.

از آغاز دوره معتصم بغداد شاهد جنب و جوش ترکان گشته بود اینها را در واقع بدین جهت بخدمت درآورده بودند که در مقابل نیروی سپاهیان خراسان موازنه و تعادلی ایجاد کنند.

هزاران بنده مملوک در هر سال از آنسوی چرخون به بغداد می‌آوردند این بندگان با تندی و بی‌پروائی که داشتند در دست خلیفه بمشابه حربه‌ئی بکار افتادند و غالباً مورد عنایت قرار و سرعت فرماندهی یافتند، هرچه نفوذ ترکان بیشتر میشد عربها دلسردتر و مایوس‌تر می‌شدند.

ایرانیان بانفوذ فرهنگی و معنوی خود هرگز جای خالی نکردند. اما تازیان خواه و ناخواه جای خود را بترکان دادند و از آن پس بجای آنکه مانند سابق از ارکان خلافت باشند همواره مایه تهدید آن بودند.^{۳۰۳}

در ذکر اعمال ترکان در روزگار معتصم نظام الملك^{۳۰۴} می‌نویسد: «امیر... مست می‌آمد و دست در چادر زنی جوان زده بود و او را بزور می‌کشید، و آن زن فریاد میکرد و می‌گفت: «ای مسلمانان مرا فریاد رسید، که من زن این‌کاره نیم و دختر فلان

۳۰۲- ابن طقطقی (محمد بن علی بن طباطبا)، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، ص ۳۱۷.

۳۰۳- زرین کوب، عبدالحسین، دوقرن سکوت، ص ۲۳۷.

۳۰۴- نظام الملك، سیاست نامه، ص ۸۱ و نیز تجارب الامم ابوریحان بیرونی جلد ۵ ص ۱۹ و تجارب السلف، هندوشاه نخجوانی، ص ۱۹۴.

کسم و زن فلان مردم، و خانه من به فلان محلت است، و همه کس، ستر و صلاح من میدهند، و این ترك مرا به زور و مکابره می برد تا با من فساد کند ... و می گریست و هیچ کس به فریاد او نمی رسید، که این ترك سخت محتشم و بزرگ بود ... و هیچ کس با او سخن نمی یارست گفتن ...»

۳۰۵. نگاه مدرسه فیضیه قم

با اینهمه معتصم به ترکان که خویشان مادری او بودند پیش از اعراب و ایرانیان اعتماد داشت و معتقد بود که «خدمت راهیج طایفه ای به از ترك نیست»، و بهمین جهت امیران ترك پیش از سایر امراء مورد عنایت او بودند و این توجه خلیفه بترکان بین امیران معتصم رقابت شدیدی پدید آورده بود. امراء دیگر نیز می کوشیدند ارادت خود را عرضه دارند تا مگر از این راه در دل خلیفه بیشتر راه یابند. جنگهایی نیز در زمان معتصم رخ داد و باین امیران مجال داد که استعداد نظامی خود را ابراز دارند.

معتصم را به یازده جهت مثنی می نامیدند، زیرا وی هشتمین فرزند عباس و خلیفه هشتم بود، و هنگامی که عهده دار خلافت شد هجده سال داشت، و مدت خلافتش هشت سال و هشت ماه بود و چون درگذشت چهل و هشت سال داشت و در ماه شعبان که شهر ۳۰۵ هشتم سال است بدنیا آمده و هشت پسر و هشت دختر از خود بجای گذاشت و هشت جنگ کرد و پس از خود هشت میلیون درهم باقی نهاد. ۳۰۶

در طی بیست سالی که بابك قیام کرده بود شش تن از امیران بزرگ بغداد از او شکست یافته بودند، بهمین جهت دستگاه خلافت از قلع و قمع خرمیان رفته رفته مایوس میشد. ازین رو استیلای

۳۰۵- ماه .

۳۰۶- ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی ص ۳۱۷.

برآذربایجان برای فاتح آن افتخار بزرگی کسب میکرد کسی که بر بابک و خرمدینان دست می‌یافت بر همه امیران برتری داشت .
 بهمین جهت بود که وقتی جنگ بابک را به افشین پیشنهاد کردند در قبول آن تردید نکرد .

بابک و افشین

بغدادی می‌نویسد : ۳۰۷ تاریخ نگاران گفته‌اند که دعوت باطنیه نخست در زمان مأمون آشکار و به روزگار معتصم پراکنده گشت و گویند که افشین سپهسالار معتصم بکیش آنان درآمد و دل درگروی بابک داشت و بابک خرمی در ناحیت بدین سرکشی میکرد و مردم کوهستان از خرمیان و مزدکیان با باطنیان دست یکی کرده بودند و بر بابک از مردم بدین ودیلم تا سیصد هزار مردم فراهم آمدند و خلیفه افشین را به جنگ آنان گسیل داشت چون گمان میکرد او نیک خواه مسلمانان است . دل او در نهان با بابک بود و در نبرد با وی سستی میکرد چنانکه او را به اسارت زنان سپاه مسلمانان و کشتن بسیاری از لشکریان و اداشت و پس از آن به افشین مدد رسید و محمد بن یوسف ثغری و ابودلف قاسم بن عیسی عجللی و پس از آن سرداران عبدالله ابن طاهر بوی پیوستند . در این هنگام بابکیه و قرامطه به فروشکوه رسیده و بر مسلمانان فیروز بودند تا بدانجا که مسلمانان از بیم شبیخون زدن ایشان شهری به نام برزند برای خود بساختند . «

دوستیها و دلنوازیهای افشین که گاه و بیگاه در نهان به بابک میکرد دام فریبی برای خصم بود . بعدها ، پس از برانداختن وی وقتی افشین خود قربانی طمع و کینه ورزی خلیفه و ترکانش گردید سعی کردند او را بهمکاری بابک متهم کنند . گفتند که او در نهان

۳۰۷- بغدادی ، عبدالقاهر ، الفرق بین الفرق باب چهارم ، ص ۲۰۳

با بابك و مازیار همدست و همدستان بوده است. اگر در این اتهام حقیقی باشد شاید بتوان گفت که افشین این هردو تن را بسرکشی و آشوب و امیداشته است تا با برانداختن آنها برای خود افتخار و عظمتی کسب کند. در هر حال افشین برای برانداختن بابك از قاطع ترین حربه های خویش استفاده کرد حربه دوستی : و بدین گونه او را فدای جاه طلبی و طمع ورزی خویش کرد .

پیمان افشین با بابك از نظر افشین جز این نبود که خلیفه از کار بابك عاجز شود و ناچار افشین را به جنگ او بفرستد تا ثابت شود هیچ سرداری از جمله سردار خراسان به لیاقت و کاردانی او نیست و فرمانروائی خراسان بر او مسلم شود . افشین همین سیاست را در مورد مازیار نیز به کار می برد به او پیام می دهد : «این دین سپید را جزم و تو و بابك کسی نمانده است که یاری کند، بابك به نادانی خویشتن را به کشتن داد و من بسی کوشیدم که او را از مرگ برهانم نشد

اما اگر توبه شورش بر خیزی و نافرمانی کنی این قوم را کسی نیست که به دفع تو فرستند جز من ، که بیشتر سواران و دلاوران بامند . آنگاه اگر مرا بسوی تو گسیل دارند به تو خواهم پیوست .»^{۳۰۸}

آیا افشین برآستی در جنگ مردد است؟ قرآنی این گمان را تقویت میکند بنا بگفته طبری سپاه (سپاه افشین) ندانست که او (افشین) چرا آنجا مانده است و علف برایشان تنگ شد و سپاهیان مزدور نزد افشین شدند و گفتند که ما را علف و زاد تنگ شده است افشین گفت : هر که از شما صبر نتواند کردن باز گردد که با من سپاه خلیفه بسیار است و مرا هیچ حاجت به شما نیست و من از اینجا نخواهم رفت تا برف ببارد و سپاه خلیفه بامن درگرم و

۳۰۸- طبری ، الرسل والملوك .

سرما صبر کنند و اگر صبر نتواند کردن بازگردند ، این مزدوران از نزد افشین بازکنند افشین بابایک دست یکی دارد و جنگ نخواهد کردن افشین آگاه شد و دیگر روز جنگ را بساخت و بسا همه سپاه برفت اگر به راستی موقعیت جنگی چنان است که باید بماند تا برف ببارد چرا پس از شنیدن سخن مزدوران آماده جنگ می شود. در غیر این صورت چرا به لشکر خود دروغ می گوید؟ گاه خلیفه از دور نقشه های جنگی او را اصلاح میکند.

و باز طبری^{۳۰۹} می نویسد: «معتصم برو (افشین) نامه نوشته

بود و گفته بود: خطا کردی که بر سر کوهها رفتی و راه زمین و دشت به دشمن سپردی و راه دشت اگر چه تنگ است سپاه را از راه کوهساران بردن آسانتر باشد. از این پس بر راه دره شو ...

و تیراندازان را در پیش لشکر بدار و هر جا فرود آئی خسک پیرامون خویش بریز تا از شبیخون ایمن باشی و وی را هزار خروار خسک آهنین فرستاد.» و سعید نفیسی^{۳۱۰} در این باره گوید:

«سبب این که افشین از بابک روگرداند و به گرفتاری او تن درداد این بود که پس از آن که روزگاری افشین بر بابک جنگ کرد و در برانداختن او کوتاه می آمد معتصم پنداشت که وی از عهده بابک بر نمی آید و خواست طاهریان را هم در این کار وارد کند و از ایشان یاری بخواهد. چون افشین دید که اگر طاهریان بر بابک چیره شوند باز بر نیرویشان در دربار خلیفه خواهد افزود، برای اینکه این توانائی نصیب رقیبان طاهری او نشود و خود از این کار بهره یابد ناچار بابک را فدای توانائی خویش و ناتوان کردن رقیبان خود کرد.»

۳۰۹- طبری ، الرسل والملوک .

۳۱۰- نفیسی ، سعید ، بابک دلاور آذربایجان ، ص ۴۵ .

باری این جنگ را از هرسو بنگریم جنگ تلخی است حتی برای افشین گذشته از مسائل انسانی و اخلاقی یعنی پیمان شکنی و برادرکشی و دست زدن به جنگ داخلی شکست بابک درحقیقت پیروزی خلیفه دشمن افشین است. پس برای افشین شکست است خلیفه پس از سقوط بابک خواهد توانست با نیروئی بیشتر و خاطری آرامتر کار افشین را بسازد، افشین به جنگی دست میزند که از هر جهت شکست محض است اما چه میشود کرد! در این میان امیرزادگان همه چیز را فدای سود پرستی خویش می کنند؟.

در این میان خلیفه نسبت به افشین بهیچوجه خوشبین نیست و میدانند که هدف اصلی او تضعیف قدرت بغداد است. خلیفه در ابتدا میخواست بابک را به دست سرداران ترك و عرب خود شکست دهد تا افشین قدرت نگیرد و حتی بیش از افشین خلیفه دو نفر از سرداران خود به نام جعفر خیاط و ایتاخ، مطبخ سالار خود را به جنگ بابک فرستاد. چون خبر به بابک رسید بر معتصم افسوس خورد و گفت کارش به جایی رسید که درزی و طبخ خویش را به جنگ من فرستاد و دیگر با او کس نماند^{۳۱۱} اما خلیفه هرچه کرد حتی بقول بابک با فرستادن خیاط و آشپز خود این کار سرنگرفت ناچار خلیفه دست به دامان افشین دشمن خود شد. به گفته طبری چون معتصم در کار بابک بیچاره شد، اختیار بر افشین افتاد اما این کار برای خلیفه پیروزی نیز بود زیرا پیمان سه سردار ایرانی (بابک - افشین - مازیار) را نقش بر آب کرد. گرچه که باید گفت این پیمان سه گانه از آغاز پیمان استواری نبود زیرا هر يك از این سه تن سودائی بخصوص در سر داشتند.

۳۱۱- طبری، محمد جریر، الرسل والملوك .

جنگهای بابک و افشین

پیکار بابک با افشین در حصارهای محکم و طبیعی جبال آذربایجان مدتها بطول انجامید. داستان این جنگها را مورخان بتفصیل نوشته‌اند این جنگها مدت سه سال از ۲۲۰ تا ۲۲۳ هجری دوام داشت .

چنانکه از فحوای گفته طبری برمی‌آید معتصم برای اتمام این مهم افشین را اکرام بسیار کرده ، گذشته از ولایت آذربایجان و ارمنستان که به او داده بود سپاه و خواسته و آلات جنگ و چهار پایان بسیار با او فرستاده بود. پیش از عزیمت افشین نیز محمد بن یوسف مأمور شده بود بآذربایجان رود و حصارهایی را که بابک ویران کرده بود از نو بسازد. قبل از این جنگ، پیکار از خط استحکامی که بخصوص بدین منظور میان زنجان و اردبیل برقرار گشته بود و در جنب آن هم از تبریز صورت می‌گرفت. ولی افشین نخستین حمله را از برزند واقع در ناحیه مغان و قسمتی از شمال کرد و پس از يك سلسله زدوخوردهای متعدد بین آن ناحیه و اردبیل ارتباط برقرار کرد در این پیکار جاسوسان و خیرگزاران دو طرف وظیفه بزرگی ایفا میکردند^{۳۱۲} این جنگ بخصوص پس از اینکه بابک بعد از نخستین کوشش بی‌ثمرش نزدیک ارشق^{۳۱۳} بالاخره دوبار گروههای کمکی را که با آذوقه از مراغه^{۳۱۴} می‌آمدند تصرف

۳۱۲- طبری ردیف ۳ ص ۱۱۷۰ تا ۱۱۷۲ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۷ ص ۱۲۳ .

۳۱۳- بفتح و سپس سکون و فتح شین نقطه دار و قاف کوهی در سرزمین موغان از نواحی آذربایجان و نزدیک بندشهر بابک خرمی (یاقوت حموی، معجم البلدان) ۳۱۴- بفتح و غین نقطه دار شهری بزرگ و مشهورترین شهر آذربایجان خزیمه بن خازم در خلافت رشید حکمران ارمنستان و آذربایجان شد و باروها و دژهای آنرا ساخت و آنرا آبادان کرد و لشکریان بسیار در آنجا گماشت سپس چون بابک خرمی پیدا شد مردم بآنجا پناه بردند و در آنجا فرود آمدند و جایگاه ساختند و در آن متحصن شدند. یاقوت ، معجم البلدان .

نمود، شدت یافت. در نتیجه این دستبرد لشکر افشین از لحاظ غذا سخت بمخاطره افتاد و تنها به وسیله کمک اندک فرمانروای شیروان تا اندازه‌ای رفع شد.^{۳۱۵} حمله دوجانبه برضد ستاد اصلی بایک در بدو در سال ۲۲۱ هجری نیز سرانجام به جهت برف و بوران سخت درهم شکست و سردار بقای کبیر ناگزیر شد با تمام خطری که برای او بود از میان صف دشمن یعنی خرم‌دینان به طرف مراغه عقب نشینی کند.^{۳۱۶} بنا به قول مورخین در این سال معتصم ده هزار مرد با سی هزار درم روانه کرد.^{۳۱۷}

«درین هنگام بایک با قلمرو روم همسایه بود و در میانشان، رسولان و هدایا رد و بدل میشد. بایک تئوفیل امپراطور روم را پیغام داد که من باصل ترسازاده‌ام و در پنهان دین ترسایان دارم و این همه پیروان خویش را بدین ترسایان خواهم آورد، ولی ایشانرا یکباره نتوان گفت که بدین کیش بگروید، که دائم ایشان اجابت نکنند ولیکن این مذهب ایشانرا از مسلمانان بیرون آورد، که ایشان را این مذهب من خوش‌همی آید. پس چون برایشان غالب شوم و ایشان و خلیفه همه مذهب من گرفته باشند. بهرراهی که ایشانرا بخواهم بیایند و آنگاه ایشان را بدین ترسایان خوانم تا همه ترساشوند^{۳۱۸} علی‌رغم هشدارهای بایک به امپراطور روم شرقی که «اگرخواستی جنبیدن اکنون بجنب» بسیار دیر جنبید و لشگرکشی‌اش به قلمرو خلیفه با پایمردی همراه نیست و تاخیر باو رسید که معتصم با سپاه داوطلب خود آهنگ وی دارد به قلمرو خویش بازگشت بدین

۳۱۵- طبری ردیف ۳ ص ۱۱۷۹-۱۱۷۳ و این‌الائیر ج ۶ ص ۱۰۱ به بعد و شهریاران گمنام ج ۲ ص ۲۹ به بعد.

۳۱۶- طبری، ردیف ۳ ص ۱۸۶ تا ۱۱۹۳، این‌الائیر الکامل ج ۶ ص ۱۰۴.

۳۱۷- همان کتاب طبری و نیز عمادالدین کثیر، البدایه و النهایه ج نهم ص ۲۸۳.

۳۱۸- طبری، الرسل والملوک.

گونه بابك تنها ماند و تنها جنگید به عبارت دیگر در مدت بیست و دو سالی که دوران اوج عظمت امپراطوری عباسیان است بار واقعی جنگ فقط به دوش بابك و یاران خرمدینی اوست سه سال آخر کارزار، سرداری خلیفه را افشین ایرانی به عهده دارد. این امر و حسابهای خاص طاهریان فرمانروایان خراسان که از همان ابتدا حساب خود را از بابك و مازیار جدا می کنند و اساساً براه دیگری می روند و حتی به جنگ بامازیار بر می خیزند مانع از آن می شود که ایرانیان یکباره بر ضد خلیفه بپاخیزند.

در سال ۲۲۲ هجری معتصم به افشین نامه فرستاد که میباید کار بابك را یکسره کنی. این سال موفقیت قطعی برای افشین آورد. بدین معنی که پس از سنگربندی پرمشقت و جنگهای صف به صف در مناطق کوهستانی که پیوسته محل فرمانروائی بابك و برادرش عبدالله را تنگ تر می کرد و پس از نیروهای روزمره، لشکر دشمن در دره ها و دامنه کوهساران سرانجام با کمک سپاهیان که بخصوص برای چنین نبردی آزموده شده حمله ای بوقوع پیوست که به جنگ عمومی منتهی گشت.

عظمت کار بابك این چنین است که خلیفه در جنگ با بابك سیصد هزار مرد جنگی تجهیز می کند. در آن دوران حداقل سپاهی که به جنگ گسیل می شود در حدود ده هزار نفر و حداکثر صد هزار نفر است. بزرگی این جنگ ارقام را تغییر میدهد و به سه برابر می رساند، فقط خلیفه است که چنین نیروئی را میتواند بسیج کند زیرا قلمرو وسیعی در اختیار اوست. او وارث دو امپراطوری بزرگ است این قلمرو شامل امپراطوری وسیع ساسانی به اضافه آسیای جنوب غربی و افریقای شمالی و اروپای جنوب غربی میباشد. از این سرزمین وسیع هم لشکر بسیار می توان تدارک دید و هم مال

فراوان. پولی که خلیفه در جنگ افشین و بابک به افشین می‌پردازد خود داستانی جالب دارد.

«حکمرانی همه جبال را به او (افشین) داد و وظیفه او را چنین مقرر کرد که هر روز که سوار شود ده هزار درهم و هر روز که سوار نشود پنج هزار درهم، بجزروزی و جیره و معاون و آنچه از حکمرانی جبال به او می‌رسد بگیرد و هنگامی که میرفت هزار هزار درهم به او بخشید.»^{۳۱۹}

در شذرات الذهب^{۳۲۰} آمده که: «معتصم در آغاز سال (۲۲۲) خزائن اموال برای افشین فرستاد که در آنجا نیرو بگیرد و آن سی هزار هزار درهم بود.»

ابتدا افشین سپاه از اردبیل بیرون برد و بدان لشکرگاه پیشین فرود آمد بابک یکی از سرهنگان خود را باده هزار سوار بجنگ فرستاد آن سرهنگ آذین نام داشت و مردی مبارز بود و وی از میان کوهها بیرون آمد و بر سر دره نشست زن و فرزندان او با وی بودند و از لشگریان وی بسیار زن و فرزند همراه داشتند و بیش از آنکه آذین از دره بیرون آید بر کوهی استوار دست یافته بود و آن زنان و فرزندان آنجا رها کرد.

.... چون خبر با افشین رسید سرهنگی با دو هزار مرد برای دستگیری زنان و فرزندان فرستاد سردار افشین از آن مردم بسیار کشت و آنهمه زنان و کودکان را برده کرد و فرود آمد و خبر به آذین رسید همه سپاه خود را از سر دره برگرفت و بازگشت اما با تدبیر افشین و ارسال سپاهی دیگر هزیمت یافت و شکست یافته نزد بابک

۳۱۹- طبری الرسل والملوک و نیز البدء والتاریخ، مطهر بن طاهر مقنسی ج ۶ ص ۱۱۷-۱۱۴.

۳۲۰- ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب

بازگشت افشین سپاه بدره آورد همچنانکه معتصم گفته بود میرفت چون بدانجای رسید که از آنجا سال پیش بابک شبیخون کرده بود، سپاه بسیار از لشگریان بابک بر سر کوهها دید افشین با ایشان کارزار کرد و بسیاری بکشت و دیگران بسوی بابک رفتند. افشین هم برین حال سپاه همی برد تا روز دهم به حصار بابک رسید بابک از حصار خویش او را بس خروارها ماست و روغن و تره و بره شیر مست و میوه فرستاد و گفت شما مهمان مائید و ده روز است که بدین راه ناخوش می آئید و دانم که خوردنی نیافته اید و ما را به حصار جز این قدر چیز دیگر نبود افشین گفت تا آنرا نستند و باز پس فرستاد پس بخندید که ما مهمانی پذیرفتیم و دانم این چیزها بدان فرستاده است تا سپاه ما را شمار کند و بنگرند که چندست و بفرمود تا آن فرستادگان را گردهم سپاهوی بگردانند و سپاه افشین بیشتر در دره ها فرود آمده بودند و پیدا نبودند.^{۳۲۱}

چون ایشان را گردانیدند بفرمود پیش وی آوردند و گفت شما شماره این سپاه را ندانید و من دانم، بابک را بگوئید که این سپاه راسی هزار مرد جنگیست جز مهتران و چاکران و با امیرالمومنین سیصد هزار مرد مسلمان است که همه با او یند و تایک تن زنده باشد از تو بر نخواهد گشت اکنون تو بهتر دانی و تدبیر کار خویش همی کن، اگر دانی که بزئهار بیرون آئی بیای و اگر دانی که آنجا بایدت بودن می باش تاجان تو و کسانی که باتوند در سر اینکار نرود از آنجا باز نخواهد گشت.^{۳۲۲}

اگر این گفته طبری صحت داشته باشد که دلیلی در کذب آن نیست بابک با جوانمردی و مهمانوازی که خصلت هر ایرانی اصیل و واقعی است، وقتی که خود محتاج آن قوت و غذا بوده از افشین

۳۲۱- طبری ، الرسل والملوک .

۳۲۲- طبری ، الرسل والملوک .

استقبال میکند شاید هنوز در اندیشه آن پیمان برادری سست بوده و فکر میکرده که افشین یار و یاور اوست و تصور این مساله که ممکن است افشین بار خیانت کند، در مخیله اش نمی گنجیده است. چرا افشین از پذیرفتن هدایای بابک سرباز میزند اگر دلیل آورده شده طبری درست باشد پس چرا بزبان خود از تعداد لشگریان و خدم و حشم سخن می گوید، و با اینکه کبر و غرور اجازه دریافت نمیدهد، که آنهم خیلی منطقی نیست، چون شکم گرسنه نیرو و توانائی نبرد ندارد. یا اینکه بابک به این وسیله دست دوستی مجدد به افشین میدهد. چنانکه بعدا خواهیم دید خدعه و نیرنگ افشین انکارناپذیر است.

«... رسولان نزد بابک رفتند و این سخنان بگفتند و روز دیگر افشین سپاه بدان راههای تنگ پیش برد تا بیک میل از حصار فرود آمد و به محمد بن بعیث گفت آنجا ما را روزگاری باید ماند بر سر آن کوهها رو و ما را جائی استوار بنگر تا بر آنجای گردائیم و گرداگرد سپاه کنده بکنم و بروز بدرگه حصار باشیم و شب باز جای شویم تا ایمن باشیم. محمد بن بعیث از آن کوهها جائی استوار بجست همه روزه از حصار بابک آواز نای و چنگ و رباب آمدی و می خوردن و پا کوفتن و نشاط کردن ایشان میدیدند. یعنی ما خود از سپاه دشمن نمی اندیشیم و هر شب بابک سپاه بشبیخون میفرستاد و لشکر افشین بیدار مینمود...»

بابک که نمیخواست بزنها خلیفه درآید جنگ را برگزید. پس درهای حصار محکم کرد و در آنجا بماند. افشین نیز برگرد حصار لشکرگاه ساخت و خندق کند و همانجا نشست ... این حال نیز مدتها بطول انجامید سپاه افشین با کمی حلف و سختی کار نیک ایستادند. جنگهای خونین و کشتارهای سخت روی داد و بسیاری از سپاه بابک تلف شدند.

سرانجام بابك که در کار خود مانده بود بدیوار حصار آمد و گفت منم بابك، افشین را بگوئید تا نزدیکتر آید، با وی سخنی گویم افشین نزدیک دیوار آن حصار شد بابك چون او را بدید گفت ... مرا زینهار ده. افشین گفت: ترا زینهارست، اگر این سخن را که اکنون گفتمی پیش ازین گفته بودی به بودی و اکنون چون امروز گفتمی به که فردا. بابك گفت: زینهار خلیفه خواهم: گفت: «زینهار او آورم. بنخط و مهر او، لیکن مرا گروی ده، تا من صبر کنم و بخلیفه نامه دهم و زینهار تو بخواهم، بابك گفت گروگان من پسر مهترست و با آذین است و آنجا جنگ کند او را بتو دهم افشین اجابت کرد و بجای خویش باز آمد و به جعفر^{۳۲۳} کس فرستاد که جنگ مکنید، ایشان آذین راکشته بودند و سپاه او را هزیمت کرده و باقی را همی کشتند، تا فرستاده افشین فراز آمد که: مکشید و هر کرا بتوانید اسیر کنید و دو پسر بابك آنجا بند، ایشان را اسیر کنید، که بابك زینهار می خواهد مبادا که چون پسرش را بکشید پشیمان شود.

کتابخانه مدرسه فیهه قم

جعفر و سپاه همه از کشتن بیستادند و پسر بابك را بهمراهی عده زیادی اسیر کردند و به نزد افشین بازگشتند. نماز دیگر از لشکرگاه باز آمدند و آن خیر به معتمد فرستادند، و بابك را زینهار خواستند و آن یاران شکست خورده بابك بدان کوهها پراکنده شدند و هر کس بجائی گریختند لشگریان افشین حصار رها کردند و بجای خویش باز آمدند چون شب در رسید بابك کسان خود را برگرفت و با پنجاه مرد که با وی در حصار مانده بودند از حصار بیرون شد و بمیان کوهها رفت و از آنجا بسوی ارمنستان گریخت.^{۳۲۴}

۳۲۳- جعفر بن دینار یکی از سرداران خلیفه و همراه افشین در جنگ با بابك .

۳۲۴- طبری ، الرسل والملوک .

یعقوبی گوید: «.... بابك با شش تن از یارانش گریخت و بابك برستور نشست و جامه پشمین پوشید و افشین به بطریق‌های ارمنستان و آذربایجان نوشت و وی را از ایشان خواست و پذیرفت که هر کس او را بیاورد هزار هزار در هم بدهد و از سرزمینشان برود. پس بابك نزد مردی از بطریقان رفت که او را سهل بن سنباط میگفتند و وی او را گرفت و با افشین نوشت و خبر داد و وی فرستاد و او را گرفت و فتح نامه نوشت و تدبیری را که کرده بود گفت و آن فتح را بهمه جا خبر دادند و کار آن سرزمین درست شد .

این واقعه را عمادالدین ابن کثیر^{۳۲۵} نیز در ذکر وقایع سال ۲۲۲ آورده و می‌نویسد پس از آنکه بابك در دژ سهل بن سنباط اسکان گرفت و سهل را از این واقعه آگاه کرد خدعه‌ای بکار برد و به بابك گفت: تو درین دژ مانده‌ای و دلتنگی شده‌ای ، من در اندیشه آنم که امروز به شکار بیرون روم و باز و سگ بامن هست اگر خواهی باما بیرون بیا که از دلتنگی و غم برهی گفت: آری پس بیرون رفتند، دوسر کرده (افشین) گرد بابك را گرفتند.... و گفتند از ستور خود پیاده شو گفت: از کجائید: گفتند از پیش افشین آمده‌ایم. وی از ستور خود فرود آمد پیراهنی سپید در بر و موزه‌ای کوتاه در پا و بازی در دست داشت. بسوی ابن سنباط نگریست و گفت: خدای ترا زشت کناد .



دستگیری بابك

تصرف بند در روز (۲۱ رمضان ۲۲۲ هجری) برای افشین و سر بازانش امکان پذیر شد. بابك و برادرش نخست خود را در دره‌ای

۳۲۵- عمادالدین بن کثیر ، البدایه والنهایه ، جلد ۹ ، ص ۲۸۳ .

وسپس در جنگل انبوهی پنهان کردند و از آنجا پس از بجای گذاشتن زن و مادر خود به ارمنستان گریختند .

گویند چون بابك از حصار بيجست لباس مسافران و بازرگانان پوشید و باکسان خود در ارمنستان بجائی فرود آمد و از چوپانی که در آن حوالی بود گوسفندی خرید چوپان نزد سهل بن سنباط امیر ارمنستان رفت و خبر برد . دانستند که بابك آمده است . افشین پیش از این بهمه حکام و امیران آذربایجان و اران و بیلقان و ارمنستان نامه ها فرستاده بود و آنان را واداشته بود که در دستگیری بابك به او کمک کنند .^{۲۲۶}

سهل حاکم ارمنستان که میداند قدرت رو برو شدن با بابك را ندارد چون افشین از در خدعه و نیرنگ در میاید . وقتی سهل از آن چوپان آنچه را آشکار کرده بود شنید شتابان با برخی از لشگریان و یارانش که حاضر بودند سوار شد . چون به جایگاهی که بابك در آن بود رسید پیاده شد و بوی نزدیک شد و بشاهی بر او درود گفت و باو گفت شاه ، برخیز و بکاخی که از آن تست فرود آیی که خدمتگزار تو آنجاست و جای که ترا از دشمنان خدای پناه میدهد . وی با او رفت تا آنکه بدژ رسید و وی را بر تخت خود نشانید و جایگاه بلند باو داد و سرای خود را باو و کسانی که باو بودند باز گذاشت و برای او خوردنی آورد . سهل باو بخوردن نشست بابك با درشتی و شکوه خود و بی خبری از آنچه پیش خواهد آمد و آنچه بر سر او آمده است باو گفت : مگر کسی مانند تو بامن نان میخورد ؟ سهل از خوان برخاست و گفت : شاه ، من خطا کردم و توسزاوارتری که این را از بنده خود پذیر می زیرا پایگاه من نیست که با پادشاهان بخوردن بنشینم . سپس آهنگری آورد و گفت : شاه ، پای خود را دراز کن و او

را با آهن گران بست. بابك باو گفت: ای سہل بامن غدر کردی؟ او راگفت: ای پسر زن تبه کار. تو باید گاو و گوسفند را نگهبانی کنی ترا بچاره گری کشور و کار سیاست و لشگر آری چه کار؟ کسانی راکه با او بودند بند کرد و کس نزد افشین فرستاد و او را از آن کار آگاه کرد که آن مرد بدست اوست. چون این خبر بافشین رسید چهار هزار تن از مردان خود را فرستاد و بابك را با کسانی که با او بودند تسلیم کردند و او را نزد افشین بردند و سہل بن سنباط هم با او بود. افشین جایگاه سہل را بالا برد و باو خلعت داد و وی را بزرگی داشت و تاج و اسب بدست خود بخشید و خراج را از او بازداشت و کبوتران نزد معتصم فرستاد و باو فتح نامه نوشت. چون این آگاهی باو رسید مردم تکبیر خواندند و شادی کردی و خوشی آشکار کردند و فتح نامه بکشورها نوشتند زیرا که وی لشگریان دربار را نابود کرده بود، افشین با بابك و همه سپاهیان که با او بودند رهسپار شد تا بس من رای^{۳۲۷} رسید و آن در سال ۳۲۳ بود و افشین با هارون - بن المعتصم و خاندان خلافت و مردان دربار دیدار کرد و در جایگاه معروف بقاطول در پنج فرسنگی سامرا فرود آمد و يك فيل خاکستری برای او فرستاده بودند و آنرا یکی از شاهان هند برای مامون پارمغان فرستاده بود و فیلی درشت بود که جلی از دیبای سبز و سرخ و حریرهای رنگین گوناگون بروی بسته بودند. و با آن شتر ماده ای بود که آنرا نیز چنانکه گفتیم آراسته بودند و برای افشین دراعه ای از دیبای سرخ زربفت برده بودند که سینه آن از یاقوت های گوناگون و گوهر بسیار بسته بودند.

آن دراعه بہتر را بر بابك و دیگری را بر ادرش پوشاندند

۳۲۷ - سامرا یا سرمن رای یعنی محلی که دیدن آن باعث مسرت خاطر میکرد اقامتگاه جدید معتصم در ساحل دجله (کارل بروکلیمان، تاریخ ملل و دول اسلامی ص ۱۷۹-۱۷۸).

و کلاه را بر سر بابک گذاشتند و بر سر برادرش نیز مانند آن را، فیل را برای او پیش بردند و شتر ماده را برای برادرش و چون وی فیل را دید، در شگفت شد و گفت این دستور درشت چیست و از دراعه خوش شد و گفته شد این بخشایش پادشاهی بزرگ و گرانمایه است که سرنوشت با او خطا کرد و بخت از او برگشت و رنج او را فرو گرفت و پس از آن شادمانی برانده او فرود آمد.

جنگجویان دو رده بستند از سوار و پیاده و سلاح و آهنینه و درفشها و بیرقها از قاطول تا سامرا بهم پیوسته بود و گسسته نمیشد. بابک بر فیل و برادرش در پی او بر شتر ماده بود و فیل از میان دو رده میگذشت و بابک بر راست و چپ مینگریست و مردان و سپاهیان را میدید و دریغ میخورد و نومیدی میکرد که ریختن خون ایشان از دست او رفته است. اما آنچه از فراوانی ایشان میدید او را شگفت زده نمیکرد و آنروز پنجشنبه بود دوشب گذشت از صفر سال ۲۲۳ مردم چنان روزی ندیده بودند و نه چنان آرایشی و افشین بر معتصم وارد شد و وی پایگاه او را بلند کرد و جایگاهش را بالا برد. بابک را نزدش بردند و رو بروی او گردانند.

و بقول طبری: ^{۳۲۸} سهل چون بابک را بدید از اسب فرود آمد دست و پای او را بوسه داد و گفت: تنها کجاهی شوی گفت: به زمین روم خواهم شدن، پیش ملك روم، که مرا باوی عهدست که هر گاه بر او شوم بپذیرد و نصرت دهد. آنگاه عهد کرد که تو ملك بودی، چون امروز تنها ترا بیند کی وفا کنند! بابک گفت: شاید بودن که همی راست گوید، اکنون چه تدبیر بود بمانا؟ گفت: «دانم که مرا از نصیحت و متابعت خویش هیچ تهمت نبوی و تودانی که از همه حصارها هیچ حصار نیست از آن من استوارتر و سلطان را بر من کاری

۳۲۸- طبری، الرسل والملوک.

نبود و مرا نشناسد بیابا به حصار من و این زمستان آنجا همی باش تا تدبیر کنم و من جان و مال فدای تو کنم و از این دهقانان که متابع تو اندیاری خواهم و ماترا بهیم از سپاه روم»^{۳۲۹}

از این گفته معلوم میشود که بابک در میان دهقانان ارمنستان نیز طرفدارانی داشته است اما سهل بجای مراجع به دهقانان به افشین پیام می دهد که: «بابک را به حصار خویش اندر کردم کس فرست تا بدو سپارمش»^{۳۳۰}

بابک بر سر سفره است که بند بر او می نهند، در لحظه ای که گماشتگان افشین او را می برند به سهل می گوید: «ارزان فروختی مرا بدین ناکسان اگر مال و زر میخواستی ترا بیش از آنچه اینان دادند میدادم.»^{۳۳۱}

افشین باغدر و حیلله بابک را بگرفت و بند نهاد در حقیقت بابک در میدان فریب و نیرنگ شکست خورد نه در میدان جنگ. چندی بعد برادر بابک عبدالله در نزد حاکم بیلقان توقیف گردید و سرانجام این دو برادر را در برزند نزد افشین فرستادند.^{۳۳۲}

بابک و سهل

سرزمینی که بابک خرم دین در آن سالها فرمانروائی داشته از

۳۲۹- همان کتاب، الرسل والملوک.

۳۳۰- همان کتاب، الرسل والملوک.

۳۳۱- عمادالدین بن کثیر، البدایه و النهایه، جلد نهم، ص ۲۸۴.

۳۳۲- طبری، محمد جریر، ردیف ۳، صفحات ۱۱۹۳ تا ۱۲۲۸، و تاریخ بلعمی ترجمه تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۵۲۵ تا ۵۴۵، و نیز مطهر بن طاهر مقدسی، البدء و التاریخ، جلد ۶، صفحه ۱۱۴ تا ۱۱۸ و دینوری، اخبار الطوال، صفحه ۳۹۸ تا ۴۰۱ و مسعودی، مروج الذهب، جلد ۷، صفحه ۱۲۴ تا ۱۳۱ و مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۳۵۲ به بعد و ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، جلد ۶، صفحه ۱۵۵ تا ۱۶۱ و مستوفی تاریخ گزیده ص ۳۱۸ و یاقوت، معجم البلدان، ج ۱ ص ۷۴ و العیون و الحدائق صفحه ۳۸۳ تا ۳۸۹.

جانب مغرب همسایه ارمنستان بوده و بابک در ارمنستان نیز تاخت و تازهای کرده است. بهمین جهت پادشاهان ارمنستان رابطه داشته است. در تاریخ ارمنستان نام بابک در ذکر حوادث سالهای ۲۰۲ تا ۲۲۲ برده شده است. از اسناد ارمنی چنین برمیآید که چون ارمنیان از روزی که تازیان برکشورشان دست یافته بودند آزار بسیار دیده بودند خروج بابک را فرجی دانسته و چون با دشمن مشترکشان در افتاده بود نخست با او یاری کرده اند. در جنگهای که در سالهای ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۹ هجری بالشکریان خلفا کرده است در سرنوشت دو ناحیه ارمنستان یعنی سیونیک (سیسکان) و منارگرت (منارگرد، منازگرد) موثر بوده است. در سال ۲۰۶ سواده قیسی حکمران منازگرد بر خلیفه شورید و سراسر ارمنستان را قتل و غارت کرد و مخصوصاً سرزمین سیسکان را ب خاک و خون کشید و اساک پادشاه سیسکان از سواده شکست خورد و از بابک یاری خواست و باو پیوست و دختر خود را باو داد. اندکی پس از آن و اساک در گذشت و بابک بر سرزمین سیسکان استیلا یافت، مردم ارمنستان از استیلا ی بابک برین سرزمین چندان خشنود نبوده و چون بروی قیام کردند پانزده هزار از مردم را کشت، از آن پس ارمنیان از او برگشته و با سپاهیان خلیفه بغداد در برابرش همدست شده اند و بابک ناچار سیسکان را رها کرد هنگامی که دست بابک از سیسکان کوتاه شد با گراتیان که جان بدر برده بودند و دیگر مدعی در برابر خود نداشتند برین سرزمین مسلط شدند و اندک اندک سراسر خاک سیسکان را بخود اختصاص دادند.

سهل بن سنباط یا سنباد که باعث گرفتاری بابک شده نیز از امیران ارمنستان بوده است.

بنا بر گفته تاریخ نویسان ارمنی هنگامی که بابک بر ارمنستان

تاخت مأمون صد هزار تن سپاهی بجننگ او فرستاد و سپاهیان مأمون شکست خوردند و سی هزار تن از ایشان کشته شد و پس از آن بابک اندیشه گرفتن ارمنستان کرد. درین میان سنباط با تازیان اتحاد کرد و بیاریشان برخاست ... و چنانکه می بینیم سهل پسر سنباط بابک را اسیر کرده و به افشین تحویل داد. ۲۳۳

پایان کار بابک

هنگامی که خبر دستگیر شدن بابک به بغداد رسید خلیفه سرو دستار ندانست که کدام اندازه دستور داد که او را به سامرا ببرند و خود نیز عازم آنجا شد و بقول طبری در هرمنزلی فرستاده‌ای از سوی خلیفه با افشین دیدار میکرد و خلعت و اسب میرساند ۲۳۴ شادی خلیفه ازین پیروزی بی اندازه بود. افشین را بسیار بناوخت و اکرام بی اندازه کرد. چون افشین بابک را به سامرا آورد ۲۳۵ او را در قصر خود در سامرا منزل داد. در نزدیکی سامرا خلیفه و بزرگان به استقبال بابک آمدند. بطور ناشناس آمدند تا شبانی را که بیست و دو سال تخت یکی از بزرگترین امپراطوریهای عالم را لرزاند بود از نزدیک ببینند. بقول جرجی زیدان ۲۳۶ معتصم و سایر افراد خاندان خلافت به پیشواز افشین (درحقیقت به پیشواز بابک) آمدند و باور نمیکردند که از خطر نجات یافته اند.

شبانگاه احمد بن ابی داود قاضی القضاة بغداد که از مشاهیر

۲۳۳- سعید نفیسی، بابک دلاور آذربایجان، ۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹.

۲۳۴- طبری، محمدجریر، الرسل والملوک، ردیف ۳ ص ۱۲۳۳-۱۲۲۹

و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۵۷۹-۵۷۷ و ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، جلد ۶، ص ۱۶۱ به بعد.

۲۳۵- سوم صفر ۲۲۳ هجری.

۲۳۶- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، ص ۳۵۱

تا ۳۵۵.

معتزله بود، بدان جا رفت و بابك را بدید و با او سخن گفت. ۳۳۷
 پیداست که هول و وحشت خلیفه نسبت به بابك تا چه حد بود؟ که
 تا هنگام صبح طاقت نیاورد و او نیز به سرای افشین رفت و بابك
 را بدید. ۳۳۸ گوئی بغدادیان نمی توانستند باور کنند که از خطر
 نجات یافته اند.

تشریفاتى که خلیفه برای ورود بابك ترتیب میدهد واقعا
 جالب است. عمادالدین بن کثیر^{۳۳۹} گوید: «معتصم دوروز پیش از
 رسیدن بابك بر برید سوار شد تا اینکه به بابك برسد و وی
 نمی شناختش... چون روز رسید او فرارسید معتصم خود را آماده کرد.
 مردم دو صف کشیدند و فرمان داد بابك را بر فیل نشانند تا
 کارش آشکار شود و بشناسندش و وی قبای دیبا بر تن و کلاه نوک دار
 دوره دار از سمور بر سر داشت و قبلا آراسته و گردش را گرفته
 و حریر و کالاهای دیگر شایسته بر آن بسیار پوشانیده بودند.

شاعری (ابراهیم بن المهدی) در عظمت این روز می سراید: ۳۴۱

۳۳۷- اگر این گفته حقیقت داشته باشد دو مسأله مدنظر است یکی
 شغل اداری قاضی القضاة و مقدمه چینی برای محاکمه و دیگر اصل عقیدتی
 قاضی القضاة که در آن زمان در دارالخلافة بغداد مباحثی میان فرق مختلف
 در میگرفت و مخصوصاً در دوران مأمون این امر بیشتر رواج داشت و همانطور
 که قبلا اشاره شده است خود مأمون در مباحث شرکت میکرد. باز این فکری پیش
 می آید که شخصی صالح به مقام قاضی القضاة رسیده، میخواهد بداند که بابك
 چه میگوید؟ آیا هدف فقط احیاء استقلال است یا اصل عقیدتی او که وادارش
 میسازد بی محابا سخن گوید و آنچه را که در دل دارد بر زبان براند. آنقدر محکم
 است که از هیچکس و هیچ چیز ابا ندارد و حتی در آخرین لحظات حیات همانگونه
 است که در ابتدای کار.

۳۳۸- زرین کوب، عبدالحسین، دو قرن سکوت، ص ۲۴۷.

۳۳۹- عمادالدین بن کثیر، البدایه والنهایه، ج نهم، ص ۲۸۴.

۳۴۰- از بغداد به سامرا.

۳۴۱- نفیسی، سعید، بابك خرم دین، ص ۸۱-۸۲.

يا امير المؤمنين الحمد لله كثيرا
 هكذا النصر فلا زال لك الله نصيرا
 وعلى الاعداء اعطيت من الله ظهيرا
 وهنيا هنا الله لك الفتح الخطيرا
 وهو فتح لم ير الناس له فتحا نظيرا
 وجزى الافشين عبد الله خيرا وحبورا
 فلقد لاتي به بابك يوما قمطيرا
 ذاك مولاك الذي الفيته جلد اصبورا^{۳۴۲}

واقعاً جالب است دو صف پنج فرسنگی از مردم در دو سوی راه جامه‌های خاص اشراف و بزرگان در بر، سوار بر فیل و نمایشی چنین باشکوه برای سرداری شکست خورده در تاریخ بی سابقه است در حقیقت پیروزی یعنی این!

سرانجام بابك و خلیفه با یکدیگر روبرو می‌شوند.
 مسعودی شرح این ملاقات را چنین می‌نویسد: ^{۳۴۳} «... معتصم باو گفت بابك توئی؟ پاسخ نداد و چند بار آن سخن را برو مکرر کرد و بابك خاموش بود. افشین نزد او خم شد و گفت وای بر تو، امیرالمؤمنین روی بتو کرده و تو خاموشی، گفت من بابکم و معتصم در آن هنگام سجده کرد».

عوفی ^{۳۴۴} شرح این برخورد را اینطور می‌نگارد ^{۳۴۵}: «ابن‌سیاح

۳۴۲- ای امیرالمؤمنین خدای را سپاس فراوان اینست پیروزی و خدای همیشه ترا پیروز کند و بردشمنان خدای ترا یاری دهد و خدای ته‌نیت می‌گوید ترا ازین پیروزی آشکار و آن پیروزی است که مردم مانند آن ندیده‌اند و افشین بنده خدای بیاداش نیکی و خوشبختی یافت. بابك باو در روز شومی روبرو شد این بنده تست که همیشه نیرو و صبرش را سنجیده‌ای .

۳۴۳- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۶۹.

۳۴۴- عوفی کشته شدن بابك را در سال ۲۲۶ و آوردن او را به بغداد ۱۲۳ نوشته است که البته در هر دو سنه اشتباه روی داده است .

۳۴۵- عوفی، محمد، جوامع الحکایات ولوامع الروایات .

گوید چون بابك خرمی را گرفتند من و چندکس دیگر موکل او بودیم و او را به راه کرده بودیم گفتند که چون ترا پیش خلیفه برند و از تو پرسد که بابك توئی، بگو آری یا امیر المؤمنین بنده توام و گناهکارم و امیدوارم که امیر المؤمنین مرا عفو کند و از من درگذرد و معتصم را گفته بودند که افشین بابك را شفاعت خواهد کرد. معتصم خواست که افشین را بیازماید، گفت در باب بابك چه می بینی! مصلحت باشد که او را بگذاریم چه او مردی جلدست و قوی رای و در کارهای جنگ و لشکرکشی نظیر ندارد، باشد که ما را از خدمات وی فراغی باشد، افشین گفت یا امیر المؤمنین، کافری که چند تن هزار مسلمان را خون ریخته باشد چرا زنده باید گذاشت! معتصم چون این سخن بشنید دانست که آنچه بدو رسانیده اند دروغ است، بابك را پیش خود خواند، چون بابك را مقید پیش او بردند گفت بابك توئی! گفت آری و خاموش شد. وی را به چشم اشارت کردیم، بدست بفشردیم که آنچه ترا تلقین کرده بودیم بازگویی البته هیچ نگفت. روی ترش کرد و رنگ روی او نگشت و چون سر او باز کرد معتصم فرمود تا پرده برداشتند، مردمان چون او را بدیدند تکبیر کردند و درآمدند و خون او را در روی می مالیدند.»

مسعودی^{۳۴۶} در جای دیگر می آورد: «در کتاب اخبار بغداد یافته ام که چون بابك پیش روی معتصم رسید تا چندی سخن نگفت، سپس باو گفت تو بابکی! گفت آری من بنده تو و زرخرد توام^{۳۴۷} و نام بابك حسن^{۳۴۸} و نام برادرش عبدالله^{۳۴۹} بود. گفت: او (بابك) را

۳۴۶- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۷۰-۴۶۹.

۳۴۷- منابع اکثر مغرضانه است ولی بیشتر متفق القولند که حتی تادم مرگ بابك سر تعظیم و بندگی فرو نیاورد، پس این مطلب بیشتر کذب است تا حقیقت. ۳۴۸- این نام در هیچ منبعی نیامده است.

۳۴۹- از این برادر بابك که نام او عبدالله است (چرا نام عربی) ذکر چندانی در تواریخ نرفته است. همینقدر میدانیم که دوش به دوش بابك می جنگید

برهنه کردند، خدمتگزاران آنچه آرایش با او بود ازو کردند سپس دست راستش را بریدند و وی آنرا بروی خود زد و همین کار را با دست چپ خود کرد. بار سوم پاهایش را بریدند و وی در روی فرش بخون می‌پیچید و سخن بسیار میگفت ... و با مچ دستهای بریده‌اش بروی خود میزد و معتصم شمشیر زن را فرمان داد که شمشیر را در میان ... دنده‌هایش فرو ببرند تا آنکه بیشتر شکنجه بیند و او این کار را کرد. سپس فرمان داد سرش را جدا کنند. اندامهایش را با تنه‌اش پیوستند و بدار کشیدند. سپس سرش را بمدینه السلام (بغداد) بردند و بر پل افراشتند. و سپس آنرا بخراسان بردند و در هر شهری و روستائی گرداندند زیرا که در دل‌های مردم از پیشرفت کار وی و بلندی پایگاه او و بسیاری لشگریانش و چیرگی او در برانداختن پادشاهی و دگرگون کردن مردم و تبدیل ایشمان جای داشت. برادرش عبدالله را بمدینه السلام بردند و اسحق ابن ابراهیم امیر آنجا همان کاری را که با بابک در سرمنزای (سامرا) کرده بودند با او کرد و پیکر بابک را برچوبی بلند در پایان آبادی سامرا بردار کشیدند و جایگاه آن تا اکنون مشهور است و معروف به چوب بابک (خشبه بابک) ، هر چند که سامرا درین روزگار از مردم تهیست و مردم بومی از آنجا رفته‌اند مگر مردمی که در برخی از جایهای آن مانده‌اند.»

ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی در ذکر وقایع سال ۲۲۳

باو اسیر می‌شود و چون او مرگی حماسی و مردانه برمی‌گزیند. عوفی می‌نویسد: «راوی گوید مرا فرمودند که برادر او (عبدالله) را به بغداد ببر و بر سر پل بغداد هم عقوبت کن، چون او را به بغداد بردم و دست و پای او بیریدم، در آن حالت مرا گفت: فلان دهقان را از من سلام برسان و بگویی که در این حالت ما را از شما فراموشی نیست. و در این همه عقوبت که باوی کردم یک ذره گونه او نگشته بود.» (عوفی، جوامع الحکایات).

هجری می نویسد: ۲۵۰ «... معتصم قرار گذاشته بود هرکس او را زنده بیاورد دو هزار هزار درهم و بآنکه سرش را بیاورد هزار هزار درهم ببخشد و ورود وی به بغداد روز مشهوری بود... درین سال (۲۲۳) بابک خرمی را نزد معتصم بردند. ابن الجوزی درشذور می گوید: محمد بن عبدالباقی ما را آگاه کرد و علی بن المحسن آگاه کردند از پدرش که برادر بابک باو گفته است که چون معتصم وارد شد باو گفت: «آنجا بابک توکاری کردی که کسی نکرد و اینک تابی بیاور که کسی نیاورده است» باو گفت: بزودی تاب مرا خواهی دید. پس معتصم فرمان داد که دو دستش را در حضور وی ببرند و آغاز کردند دست راست بابک را ببرند و خون را گرفت و بروی خود مالید و گفت: اگر در روی من زردی بینند گمان میبرند که از مرگ هراسانم. سپس چهار اندامش بریدند و گردنش را زدند و در آتش سوختند^{۲۵۱} و همین کار را با برادرش کردند و ایشان ننالیدند».

کتابخانه مدرسه فیه علم

اگر اندرز برادر بابک درست باشد میتوان دریافت که او نیز چون برادر است با همان عزم راستین و اراده آهنین که حتی تادم مرگ پا برجاست.

بقول مسعودی^{۲۵۲} در سال ۲۲۵ که پیکر مازیار پسر قارون را در جایگاه معروف به کنیسه بابک در شهر سامره در عقبه بیرون شهر بدار آویختند، استخوانهای بابک از سال ۲۲۳ هنوز بر سر دار بود و مازیار را نزدیک وی بدار آویختند و پیکر یاطس رومی

۳۵۰- ابوالفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی الاخبار من ذهب، ج ۲، ص ۴۷۶.

۳۵۱- اکثر منابع بر این اتفاقند که جسد بابک را بر دروازه شهر آویختند و تا مدت مدیدی بر این منوال بود، این گفته شاید اشاره به نابودی مطلق یعنی سوختن و تمام شدن وفانی شدن باشد.

۳۵۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۷۴ و ۴۷۳.

بطریق عموریه نیز که در سال ۲۲۵ مرده بود و مرده‌اش را در جوار بابک بدار زده بودند همچنان برآن وضع مانده بود. از شگفتیهای جهان اینست که هر سه چوبه‌دار که نزدیک یکدیگر بودند کج شده و خمیده بسوی یکدیگر مایل شده و سرهایشان بیکدیگر نزدیک شده بود.

طبری می‌نویسد: «... بابک را سیافی بود، نام او «نود نود»^{۳۵۳} و افشین او را اسیر کرده بود، با اسیران دیگر و معتصم آن سیاف را بفرمود تا بابک را بکشت و هم او را به بغداد فرستاد، برادرش را نیز کشت. پس معتصم آن سیاف را پرسید که: بابک در این بیست سال بدست تو چند کس فرمود کشتن! گفت: آنچه بردست من است رفته دو بیست و پنج و پنج هزار و پانصد مردست. معتصم بفرمود تا او را بکشند و افشین سه هزار و سیصد و نه اسیر آورده بود و معتصم بفرمود تا مسلمانی برایشان عرضه کردند. هر که می‌پذیرفت و از مذهب باینک باز می‌گشت رها می‌کردند و اگر نه می‌فرمود کشتن.»

بستانه مدرسه لایه‌الم

در کتاب نشوارالمحاضره و اخبار المذاکره همین روایت را به گونه‌ای دیگر آورده: «از شگفت‌ترین داستانهای نیروی نفس که برادر بابک خرمی مازیار^{۳۵۴} چون بر معتصم وارد شدند، باو گفتند ای بابک، توکاری کردی که کسی نکرده پس تابی بیاور که کسی نیاورده است باو گفت بزودی تاب مرا می‌بینی. چون بحضور معتصم رسید فرمان داد دست‌ها و پاهایش را در حضورش ببرند.

۳۵۳- برخی منابع نام جلاذ را نودز نوشته‌اند احتمال می‌رود نودز تحریف نود نود باشد.

۳۵۴- در اینجا نام برادر بابک بانام مازیار بن قارن که او هم بابابک نزدیکی داشته اشتباه شده است.

از بابك آغاز کردند^{۳۵۵} و دست راستش را بپریدند و چون خونش روان شد بهمه رویش مالید چنانکه از روی او و چهره وی چیزی ناپوشیده نماند. معتصم گفت ازو پپرسید که چرا این کار را کرد؟ ازو پرسیدند، گفت: بخلیفه بگوید توفرمان دادی چهاراندام مرا ببرند و در دل خود اندیشه کشتن من داری و شك نیست که ازین کار نمی گذری و خون مرا می ریزی و گردنم میزنی . می ترسم که خون دزمن رود و روی من زرد بماند و بیندارند که از مرگ هراسانم من روی خود را بخون آغشتم که زردی آن آشکار نشود. معتصم گفت اگر کارهایش بخشایش وی را روا میداشت راستی که برای همین برتری سزاوار ماندن بود...»

و براستی سزاوار ماندن بود، اما چگونه ممکن است پذیرند که شبانی به فرمانروائی رسد و بقول میرخواند: ^{۳۵۶} هنگامی که سهل بجای مهمان نوازی بابك به ناجوانمردی او را تسلیم افشین می کند در جواب اعتراض بابك می گوید:

« تو راعی بقروغنم^{۳۵۷} بودی و شبان را با تدبیر جیش^{۳۵۸}

و سیاست و اجراء حکومت هیچ نسبت نیست.»

گفته نظام الملك^{۳۵۹} که خود بزرگترین دشمن بابك و خرمیان است برای ما بهترین گواه است که می نویسد: «... چون يك دستش بپریدند دست دیگر در خون زد و در روی خود مالید، همه روی خود را از خون سرخ کرد. معتصم گفت: ای سگ این چه عمل است گفت: درین حکمتی است، شما هردو دست و پای من

۳۵۵- برادر بابك را بهمراه بابك و درحضور خلیفه نکشتند اینجاهم درنوشته اشتباهی روی داده است .

۳۵۶- میرخواند، روضه الصفا ، جلد سوم ، ۴۶۹ و ۴۷۰ .

۳۵۷- راعی بقروغنم - چراننده گاو و گوسفند .

۳۵۸- سپاه .

۳۵۹- نظام الملك ، سیاست نامه ، ص ۱۷۶ .

بخواهید و گونه روی مردم از خون سرخ باشد. خون از روی برود زرد باشد. من روی خویش از خون سرخ کرده‌ام تا چون خون از تنم بیرون شود نگوئید که رویم از بیم زرد شد.»

باری بابک در دم مرگ نیز اینمهمه شکنجه را بسردی تلقی کرده هیچ نگفت و دم برنیاورد و مرگی را انتخاب کرد که بزرگترین حماسه‌هاست. سر او را به خراسان فرستادند و در نقاط مختلف گردانند. انتخاب خراسان شاید از این رو بوده است که در همه جای ایران بیش و کم خرم‌دینان پراکنده بوده‌اند جز در خراسان و خلیفه واقعاً از واکنش آنان وحشت داشته است و می‌خواسته کسانی که هنوز به نهضت نپیوسته‌اند عبرت گیرند. پیکرش را به روایتی در پوست گاو جای دادند و در محلی که به کنیسه بابک معروف شد به دار آویختند و دو سال بعد پیکر مازیار را پهلوی آن، این موضع تا چند قرن بعد بهمان نام کنیسه بابک شناخته میشد.^{۳۶۰}

بابک و ثوفیل و شکست عموریه

تلاش بابک در مقابل افشین ابتدا با پیروزی مقرون بود بابک در قلعه‌ها و حصارهای استوار طبیعی بادشمنان بجان می‌کوشید گذشته از آن، نه فقط در حوزه حکومت مسلمانی بلکه خارج از قلمرو اسلام نیز برای پیکار با خلیفه کوشش می‌کرد. پیروان او در بوزنطیه نیز امپراتور روم شرقی را بجنگ با خلیفه تشویق می‌کردند. خرمیان در منطقه بوزنطیه پناهگاه مناسبی یافته بودند زیرا قیصران بوزنطیه علی‌رغم خلفا می‌کوشیدند اتباع بابک را تقویت کنند. چندی پیش از این مأمون توانسته بود در بوزنطیه آشوبی پدید آورد او توماس نامی را که بر قیصر شوریده بود یاری کرد و او را برضد ثوفیل تقویت نمود قیصر نیز برای آنکه

۳۶۰- مجتبی مینوی و هدایت، مازیار، ص ۳۹.

معامله بمثل کرده باشد بلاد خود را در اختیار خرمیان قرارداد . بنا بر گفته طبری^{۳۶۱} «وقتی افشین کار بر بابك تنگ گرفت و بابك کار خود را سخت دید و برهلاک خویش یقین کرد دانست که خود با معتصم بر نمی آید به پادشاه روم تئوفیل بن میخائیل نامه کرد که ملك غرب همه دلاورانش را در جنگ من از دست داده است ... و بردرگاه او کس نمانده است اکنون تو نیز اگر خواهی بر او خروج توانی کرد .»

گرچه اودیر جنبید و وقتی با جمعی از سرخ علمان به زبطره از بلاد اسلام رسید و آنشهر را غارت کرد که افشین بابك را گرفته بود . اما حتی پس از اسارت و قتل بابك نیز سرخ علمان و خرمدینان تسلیم نشدند . آنها در قسطنطنیه و نزد امپراطوران بوزنطیه بر ضد خلیفه دسیسه ها و توطئه ها ترتیب دادند . اما سرانجام معتصم تئوفیل را نیز شکست داد و آن فتح معروف عموریه روی داد .

تئوفیل دومین پادشاه فریژی از امپراطوران بوزنطیه بود که در سال ۲۱۳ هجری به پادشاهی نشست و تا سال ۲۳۵ هجری امپراطور بود . پناه دادن ایرانیان خرمدین و هواخواهی از بابك سبب يك سلسله جنگهای متمادی در میان وی و معتصم شد و سرانجام به فتح عموریه انجامید که پس از پنجاه و پنج روز محاصره سپاهیان بغداد آن شهر را گرفتند و سی هزار مردم آنرا کشتند و شهر را ویران کردند . در این فتح بطریق عموریه راکه یاطس نام داشت اسیر کردند و بسامرا آوردند و چون او در زندان مرد پیکرش را نزدیک پیکر بابك بدار آویختند .

۳۶۱- طبری ، الرسل والملوک ، حوادث سنه ۲۲۳ .

خاندان بابك

ابن الندیم در الفهرست نگاشته : بابك پسر مردی روغن فروش عبدالله نام از مردم مداین از نژاد نبطی یا از نبطیان سواد و زنی يك چشم بود و در بلال آباد یا کلان رود از روستای میمد در آذربایجان پس از مرگ پدر بجهان آمد. در يك چا نام بابك را حسن نوشته اند. مطرنامی که از صعلوکان بوده مدعی شده است که بابك پسر وی بوده و مادرش برومید یا برومند نام داشته است. بنا بر گفته دیگر نام پدرش مردس بوده و بگفته دیگر از فرزندان مطهرین فاطمه دختر ابومسلم عبدالرحمن بن مسلم خراسانی پهلوان نامی ایرانی بوده که در سال ۱۰۰ به جهان آمده و در سال ۱۳۷ از جهان رفته است. نوشته اند که مادرش پس از گشاده شدن شهر بند دست تازیان با او گریخته و با وی اسیر شده و باسارت او را بدربار خلافت برده اند بابك خود از سال ۲۰۱ تا ۲۲۲ بیست و دو سال مشغول زدو خورد با لشکریان خلیفه بوده و اگر در بیست سالگی بدین کار آغاز کرده باشد نزدیک چهل و دو سال زیسته و مادرش می توانسته است در گرفتاری و در دم مرگ وی زنده بوده باشد و در حدود شصت سال زیسته باشد.

درباره همسر یا همسران وی نوشته اند که زن جاویدان بن شهرک یا شهرک و یا سهل که پیشوای او بوده پس از مرگ وی بهمسری وی درآمد است. از سوی دیگر بگفته تاریخ نویسان ارمنی پیداست که دختر واساک ارمنی پادشاه ارمنی ، پادشاه سیسکان را بزنی گرفته است و بگفته ای زن وی را دختر کلدانیه می نامیدند. چنان می نماید که وی زنان چندی داشته است زیرا می نویسند در میان اسپرانی که از خاندان وی بسامره برده اند چند زن بوده اند که همسران او شمرده میشوند. فرزندان چندی نیز داشته است و پسر مهترش در جنگ اسیر شده است. و نیز گفته اند

که در میان اسیران هفت پسر و سه دختر او بوده‌اند و در جای دیگر گفته شده که هفده پسر و بیست و سه زن و دختر او را باسیری برده‌اند. چنان مینمایند که این دو رقم هفده و بیست و سه تحریفی از همان دو رقم هفت و سه باشد. از دو برادر وی نیز نامی برده‌اند یکی عبدالله که با او گرفتار و کشته شده و دیگری معاویه و در يك جا گفته شده که برادرش اسحق بن ابراهیم نام داشته اما پیداست که این نکته درست نیست.

در باره خاندان وی و سرانجام ایشان پس از مرگش داستان دلخراشی از تبه‌کاری معتصم در کتابها هست.

نظام الملك^{۳۶۲} می‌نویسد: «روزی معتصم بمجلس شراب برخاست و در حجره‌ای شد. زمانی بود، بیرون آمد و شرابی بخورد. باز برخاست و در حجره دیگر شد و باز بیرون آمد و شرابی بخورد و سه بار در حجره شد و در گرمابه بشد و غسل بکرد و برمصلى شد و دو رکعت نماز بکرد و بمجلس باز آمد و گفت قاضی یحیی را که: دانی این چه نماز بود؟ گفت: نه گفت: این نماز شکر نعمتی از نعمت‌های بیست که خدای عزوجل امروز مرا ارزانی داشت که این سه ساعت سه دختر را دختری ببردم که هر سه دختر سه دشمن بودند: یکی دختر ملك روم و یکی دختر بایک و یکی دختر مازیار گبر»

یاقوت حموی^{۳۶۳} در احوال ابو عبدالله احمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن داود بن حمدون ندیم ادیب زبان‌تازی درباره نیای او حمدون مینویسد: «حمدون بن اسمعیل آورده است و گفته که روزی معتصم مرا خواند و نزد او رفتم و در یکی از نشیمنگاه‌های خود بود و در پهلوی او در کوچک بود و من با او سخن میگفتم و در را

۳۶۲- نظام الملك، سیاست‌نامه .

۳۶۳- یاقوت حموی ، معجم‌الادباء .

میدیدم. در جنبید و از آن دخترکی سفید روی و باریک اندام و زیبا بیرون آمد و در دستش پیاله‌ای بود و برگردنش دستمالی و پیاله‌ای را از دستش گرفت و آشامید. سپس گفت: ای حمدون بیرون رو. بیرون رفتم و در دالان سرای ماندم. پس مرا خواند و اندر شدم و او خوش خوی بود و با او سخن گفتم. سپس همان در جنبید و دخترکی آمد که از زیباترین زنان بود و گندم‌گون و رنگ باخته بود و در دستش پیاله‌ای داشت، آنرا گرفت و آشامید و گفت: بجای خود بازگرد. پس بیرون رفتم و ساعتی در آنجا ماندم. باز مرا خواست و رفتم ساعتی با او سخن گفتم در جنبید و سومی که زیباتر بود و پیاله بردست و دستمالی با خود داشت آمد. پیاله را گرفت و آشامید و گفت بجای خود بازگرد بیرون رفتم و ساعتی ماندم سپس مرا خواند و مرا گفت: میدانی چه شد؟ گفتم: پناه بر خدا، هیچ‌کسی نمیداند که در اندرون سرای امیرالمؤمنین چه میگذرد گفت: یکی از آنها دختر بابک خرمی و دیگری دختر مازیار و سومی دختر بطریق عموریه‌اند و درین ساعت از ایشان دختری ببردم و این‌کمال پادشاهیست ای حمدون ...

علل شکست بابک

شاید بتوان این مسائل را عوامل شکست بابک بدانیم:
 ۱- بابک چنانکه دیدیم با امپراطوری عظیمی دست و پنجه نرم می‌کرد که هم نیروی مادی و هم نیروی معنوی بسیار قوی و نیرومند داشت.

۲- پراکندگی جغرافیائی در آن زمان در ایران موجب پراکندگی دلها بود مثلاً میان خراسان و آذربایجان ارتباط واقعی موجود نبود. در نهضت ابومسلم آذربایجان بی‌خبر ماند و در قیام بابک، ندای خرمیان به دهقانهای سرزمین بیگانه ارمنستان رسید اما به دهقانهای خراسان که دور بودند نرسید.

۳- سرداران ایرانی هر یک سودائی در دل داشتند. مازیار

میخواست از ساسانیان تقلید کند. افشین تمایل داشت که از دهلیز بندگی به دیار خواجگی نقبی بزند و چنانکه دیدیم موفق شد. در حالیکه بابک و مازیار را فدای جاه طلبی خویش کرد. طاهریان در خراسان اصولاً سیاست دیگری در پیش میگیرند و همان خطائی را مرتکب می شوند که ابومسلم مرتکب شد از مسلمانی نگسستند و از تازیان نبریدند. طاهر ذوالیمینین بغداد را تسخیر میکند و امین مدعی خلافت را می کشد اما قدرت را به مأمون می سپارد و چنانکه دیدیم پسر طاهر به جنگ مازیار میرود، به جنگ يك هموطن. ابومسلم چه کرد؟ خلافت را از امویان بازستاند و به عباسیان تفویض نمود.

۴- زرتشتیان جزیه بده ایرانی نیز چنانکه از تواریخ برمیآید چندان از بابک طرفداری نکرده اند و دشمنی دیرینه بامزدک راهمچنان درباره بابک مرعی داشته اند. دلایلی در دست است که بزرگان زرتشتی در دوران تازیان نه تنها علاقه ای به نهضت های ژرف مردم ایران نداشته اند بلکه با آن دشمنی نیز میکردند.

ابوریحان بیرونی^{۳۶۴} می نویسد: «در روزگار ابومسلم ... به آفرید در دهستان خواف از دهستانهای نیشابور در قصبه سراوند ظهور کرد وی قصد داشت در آئین زرتشتی تغییراتی پدید آورد و در ضمن تائید کلی این دین، بعضی از احکام آن را رد کرد و کتابی به فارسی به پیروان خود عرضه نمود که قواعد و دستورهای جدید او را دربرداشت ... وقتی ابومسلم به نیشابور آمد روحانیون زرتشتی از بدعت بهافرید به نزد وی شکایت بردند که در دین اسلام و کیش زرتشت فساد کرده است ... به دستور ابومسلم ، به آفرید و هرکس از پیروانش را که به دست آوردند کشتند.

۵- ساسانیان چنان مردم ایران را از اجتماع خود دور کردند.

۳۶۴- ابوریحان بیرونی ، آثار الباقیه عن القرون الخالیه ، ص ۲۱۰.

و چنان خلافتی در قلمرو اندیشه و فرهنگ به وجود آوردند، که پس از رسیدن ندای اسلام مردم پنداشتند که نور اندیشه فقط از کشور بیگانه می‌تابد و آنچه از خودی است موجب بیزاری است. با چنین وضعی بابك می‌بایست به سوء تفاهم های بسیاری پایان دهد و بسیاری از ناگفته‌ها را بگوید که با موجودیت تازیان امکان پذیر نبود، بدیهی است دو قرن تبلیغات اسلامی کار خود را کرده بود. اسلام به عنوان جهان‌بینی نیازمند آن نبود که در سرزمین ایران درختی را از بن برکند تا نهالی را از خود بنشانند زیرا ساسانیان خود پیش‌تر این کار را کرده بودند.

وقتی که مردم ایران آرمان خود را در اسلام معاویه و مامون نیافتند به تشییع متوسل شدند و به جهان‌بینی خرمیان که نمی‌دانستند چیست اقبالی نکردند. از این روست که نهضت های ایرانی یکی پس از دیگری در هم می‌شکند و حتی نام شایسته‌ای نیز از آنها نمی‌ماند و از اینجا است که بعد از نهضت عظیم بابك دیگر بندرت از نهضت‌های فکری و اجتماعی ایران نامی و نشانی در میان است^{۳۶۵} و جهان‌بینی‌های ایرانی پایگاه فکری خود را یا در تشییع می‌جوید و یا در مذهب اسماعیلی.

سرانجام افشین

پس از گرفتار شدن بابك تا افشین به سامره بازگشت امیر-المؤمنین هر روز به منزلی برای افشین خلعتی می‌فرستاد.

۳۶۵- شاید به این علت است که خرم‌دینان پس از بابك به فکر افتادند که بوسایلی این اتهام را از خود بزدایند چنانکه اصطخری می‌نویسد: ... کوهستان خرمیان کوه‌های دشواریست و خرمیان در آنجا هستند و بابك از آنجا بود و در روستاهایشان مساجد هست و قرآن می‌خوانند (اصطخری، المسالك و الممالك ص ۱۶۷) و در این مورد باید گفت آیا کسی که کلام خدا را می‌خواند می‌تواند از آن دور باشد!

مورخین هرکدام درباره این لطف و مراحم خلیفه مطالبی نگاشته‌اند: مطهر بن طاهر مقدسی می‌نویسد: «معتصم پایانه افشین بالابرد و تاج به او بخشید و دوگردن بند آراسته به مروارید و گوهر و دو بازو بند و بیست هزار هزار درهم به او داد. و سرایندگان را فرمان داد که او را بستایند.»^{۳۶۶}

مسعودی می‌نگارد: «تاجی از زر آراسته بگوهر واکلیلی که از گوهر تنها در آن یا قوت سرخ و زمرد سبز در زر نشانده بودند و دوگردن بند باو بخشید و معتصم اترجه دختر شناس رابزنی بحسن بن افشین داد... و برای او جشنی پیا کرد که در نیکوئی و شکوه مانند نداشت...»

و می‌خواند^{۳۶۸} درباره این تاج می‌نویسد: «از زر مرصع به یواقیت احمر و زمره داخل (بود) که مقومان از قیمت آن عاجز آمدند.»

سهل حاکم ارمنستان نیز که بابک را دستگیر کرده بود از این خوان نعمت بی‌نصیب نماید و خلیفه هزار درهم به معاویه پسر سهل داد و هزار هزار درهم و کمر بندی گوهر نشان برای سهل فرستاد، در ضمن لشگریان افشین نیز ده هزار هزار درهم جایزه گرفتند.»

افشین سه سال جنگ کرد تا سرانجام با خدعه و نیرنگ بر بابک دست یافت و او را تسلیم خلیفه کرد. اما با وجود این خوش خدمتی هنوز از فرمانروائی خراسان که غایت خواست اوست خبری نیست، آیا باز هم باید کسی فدا شود! و آیا کسی را با ارزش‌تر از بابک می‌تواند بیاید که او را هم فنا سازد! يك خوش

۳۶۶- مطهر بن طاهر مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۱۱۸.

۳۶۷- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۷.

۳۶۸- می‌خواند، روضه الصفا، جلد سوم، ص ۴۶۹ تا ۴۷۲.

خدمتی دیگر و بسوی طبرستان ، این در راهم بصدا درمیآورد و چنانکه دیدیم مازیار را هم به شورش تشویق میکند . مازیار بر خلیفه می‌شورد . اما این بار افتخار برادر گشی نصیب افشین نمی‌شود بلکه این افتخار را عبدالله بن طاهر فرزند ذوالیمین بدست می‌آورد . نهضت مازیار به سبب بی‌تدبیری او و اطرافیانش سست‌تر از آن است که نیاز به چندین نبرد داشته باشد . حتی عبدالله بن طاهر نیز خود را نیازمند رفتن به میدان جنگ نمی‌بیند و یکی از سرداران خود را به مازندران میفرستد . در این جا کاخ آمال مازیار زود فرو میریزد .

دیگر افشین با جاه طلبیهای خود تنهاست ، تاکنون هرچه او کاشته خلیفه درویده است . افشین خود را می‌بیند که فقط و فقط اجرا کننده نقشه های خلیفه بوده است . خود را می‌بیند که تا حد یکی از سرداران خلیفه است و اضافه بر آن بار خیانت دستگیری بابک و اغوای مازیار دو تن از هم کیشان و هم وطنان و هم پیمانان او بردوش اوست . این همه سنگینی او را از خواب بیدار میکند اما خیلی دیر شده است . یک تیر دیگر در تیرکش دارد آنرا به قله نشانه می‌رود آیا این فکر خام او را از آن همه گناهان تبرئه میکند و در پیشگاه تاریخ روسفید میگرداند! بعید بنظر میرسد ، افشین بر آن میشود که خلافت عباسی را نابود کند ^{۳۶۹} طرحی میریزد که خلیفه و سردارانش را به مهمانی بخواند و همه را زهر بخوراند و شبانگاه با مشکهایی که از پیش آماده کرده است از راه رود از بغداد بگریزد . باشد که در وطن قیامهایی را که خود خفه کرده است جان بخشد . ریاست حرس خلیفه با خود اوست و اوست که باید در این سمت مراقبت توطئه‌ها و سوءقصد‌ها و پنهان‌کاریها

۳۶۹- برای اینکه معلوم شود که تا چه اندازه تازیان مورد نفرت او بوده‌اند به صفحات ۱۱۹ تا ۲۰۷ ، تاریخ بیسقی (چاپ کلکته ۱۸۶۲) رجوع شود .

باشد. اما مدتهاست که خلیفه او را زیر نظر دارد باید اینطور باشد! زیرا کسی که به خودی خیانت کند، غریبه چه اطمینانی به او میتواند داشته باشد، او مورد سوءظن است و این سوءظن را اطرافیان دامن میزنند. او برآستی در بغداد تنهاست، هم به سبب ملیتش که عجب حفظ کرد و هم به دلیل بلند پروازی و دشمنی با بزرگان ترك و عرب، شگفت آنکه خود این را درك نمیکند و مشغول طراحی نقشه خام خود است. توطئه کشف شد، افشین بازداشت و محاکمه میشود جالب آنکه خلیفه ریا کار او را به خطاهائی متهمم میکند که خود شنیدنی است.

طبری^{۳۲۰} محاکمه او را بنحو بسیار جالب توجهی شرح داده است. این شرح از آن جهت حائز اهمیت است که نشان میدهد که در آن تظاهر به اسلام کفایت میکرد. افشین نیز به اندک ظاهر سازی قانع بود تا عاقبت بدلائل صرفا سیاسی مورد اتهام قرار گرفت و این نشان میدهد کسی که خود را وارث خلافت اسلامی میداند، فقط به ظواهر توجه دارد، برایش فرق نمیکند که ایمان بدل باشد. اینجا تأسف زیادت میشود.

افشین در ۲۲۴ هجری مسلمانانی را که در حوزه^{۳۲۱} بخصوص مخالف اسلام مثل اشروسنه در آن موقع بتها را شکسته و خراب نموده بودند مجازات کرد و این عمل وی اولین ضربه اتهام^{۳۲۲} افشین در اندیشه بود که به سوی آرامنه و خزرها بگریزد و آنان را به جنگ تحریک نموده و به کمک ایشان به سرزمین موروئی خویش اشروسنه برگردد ولی موفق نشد^{۳۲۳} خود را در اختیار خلیفه گذاشت در آنجا به جرم خیانت به معتقدات اسلامی

۳۷۰- طبری، الرسل والملوك، جلد سوم، صفحات ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳.

۳۷۱- طبری، ردیف ۳ ص ۱۳۰۹ و ص ۱۳۱۸ و نیز ابن الاثیر، ج ۵، ص ۹۲.

۳۷۲- هنگام مرگ افشین به خوبی معلوم شد که وی مسلمان معتقدی

نبوده است.

۳۷۳- آیا این مطلب ساخته طبری است؟ نمیدانیم بچه دلیلی نباید خود

افشین چنین برنامه‌ای را پیاده کند.

به زندان افتاد . ۲۷۴

خلیفه عباسی یکی از گناهان نابخشودنی افشین را داشتن کتاب میدانند. ابن‌الزیات از او می‌پرسد: «آن کتاب کدام است، که توداری و بازروزیور و گوهر آراسته‌ای و حال آنکه عبارات کفرآمیزی نسبت بغداد در آن کتاب مندرج است.»

افشین پاسخ داد «آن کتاب را از پدرم ارث بردم و پاره‌ای از امثال و حکم ایرانی در آن کتاب است، اما اگر کفر و زندقه‌ای در آن کتاب باشد من از سخنان حکمت‌آمیز بهره می‌گیرم و گفته های کفرآمیز را ترك میکنم چنانکه شما هم کتاب کللیه و دمنه و مزدك^{۲۷۵} را در خانه خود دارید بدون من این کار را منافی اعتقاد خود به اسلام نمی‌پندارم.

گناهان دیگر افشین این است که گوشت گوسفند خفه کرده می‌خورده^{۲۷۶} و ختنه نکرده و موی سر نمی‌سترده و نامه‌هایی که

۳۷۴- طبری ردیف ۳ ص ۱۰۳۴، اغانی (بولاق) ج ۷ ص ۱۵۴ و ابن‌الائیر جلد ۶ ص ۱۷۵-۱۷۳.

۳۷۴- طبری ردیف ۳ ص ۱۰۳۴، اغانی (بولاق) ج ۷ ص ۱۵۴ و ابن‌الائیر ابن مقفع آنرا (به عربی) ترجمه کرد و ابان‌اللاحقی در او تجدید نظر نمود (به الفهرست صفحه ۱۱۸ و ۱۶۲ رجوع شود) کتاب مذهبی نبود بلکه صرفاً برای خاطر خوانندگان نگارش یافته و در زمره کتاب کلیه و دمنه بشمار آمده و خوانندگن آن برای مسلمین زیان‌آور تلقی نشده است. نام این کتاب در يك قطعه از اصمعی که در هجو بر امکه گفته است نیز ذکر شده است و بعضی با استناد روایت جاحظ در البیان و الثبین (ج ۲، ص ۱۶۰) آنرا مروك خوانده‌اند. این احتمال ظاهراً بعید است. معذک طبق قول حمزه اصفهانی و مؤلف کتاب مجمل‌التواریخ و القصص مروك در عهد اشکانیان باید تألیف شده باشد. مانعی ندارد کلمه مروك مصحف و معرّف مزدك بمعنی بشارت که برای تسمیه کتب دینی مناسبت دارد (زرین‌کوب، دو قرن سکوت، ص ۲۸۱).

۳۷۶- این شهادت را مؤید مجوسی میدهد که در آن وقت مورد اعتقاد و اطمینان نبوده است. افشین رو باو میکند و میگوید: «آیا دری یا پنجره‌ای بین خانه من و خانه تو بود که از آن دریا پنجره مرا توانستی ببینی و از کارهای من آگاه شوی!» مؤید پاسخ داد خیر. افشین پرسید؟ آیا مرا عادت بر آن نبود که ترا نزد خود خوانم و اسرار خود را بتو گویم؟ و از مسایل ایران و چیزهایی که مربوط

برای او می‌رسیده دارای این عنوان بوده است به خدای خدایان از بنده او فلان بن فلان .

افشین در محاکمه نه ضعفی نشان میدهد نه شهادتی ، عقاید خود را تکذیب نمی‌کند ، اما از این در به آن در میزند . هنگامی که یکی از دادرسان به او می‌گوید «و یحک ای حیدر» تو چگونه به خدا سوگند خوری و ماترا مسلمان شماریم و تو خود آنچه را که فرعون مدعی بود دعوی همی‌کنی (فرعون باتباع خود گفته بود : اناریکم الاعلی) پاسخ داد این سوره را^{۳۷۷} عجیف^{۳۷۸} بر علی بن هشام خواند و تو بر من میخوانی ! باش تا فردا کسی نیز آنرا بر تو فرو خواند^{۳۷۹} حال وقت پاسخ به اتهام مختون نبودن میرسد . افشین گوئی دادرسی را به مسخره می‌گیرد . طرح پرسش نیز چنین ایجاب می‌کند « ابن ابی داود پرسید که تو مختون هستی ؟ گفت نه پرسید با آن که اسلام بدان تمام می‌شود و پاکیزگی از آن حاصل میگردد ترا از این کار چه بازداشت ! جواب داد که مگر در اسلام حفظ نفس بکار نیست گفت هست گفت ترسیدم که چون آن پاره پوست را از تنم ببرند بمیرم . گفت تو نیزه و شمشیر میزنی و بیم مرگ از جنگجوئیت باز نداشت آنگاه از بریدن پاره پوست بیتاب شوی ! گفت آری ! آن جنگجوئی امری ناگزیر است که از آن سود برم و بر آن صبر توانم کرد اما این ضرورت نیست و در

به ایران است باتو گفتگو کنم؟ مؤید جواب داد : آری ، افشین گفت پس تو نهدر دین راستگوئی ونه در دوستی کریم الطبع . مطالبی که در نهان باتو در میان گذاشتم و بتو اعتماد کردم در میان برضد من بکار بردی (براون ، تاریخ ادبی ایران ، ص ۴۹۳-۴۹۲) .

۳۷۷- قرآن سوره ۷۹ آیه ۲۴ .

۳۷۸- عجیف بن عنسه از سرداران مأمون و قبل از علی بن هشام ریاست حرس را داشته است عجیف کوشید تا علی بن هشام را هلاک کردند . خودش نیز چند سال بعد مورد سخط معتصم قرار گرفت و او را بند نهادند و هلاک کردند .

۳۷۹- این پاسخ آشکار می‌رساند که چگونه دربار خلیفه مرکز بدسگالیها و بدخواهی‌ها بوده است .

انجام آن از بدر رفتن جان خویش ایمن نتوانم بود . آنگاه گمان ندارم که در ترك آن از اسلام سرپیچی کرده باشم .^{۲۸۰}
سپس مازیار اسپهبد طبرستان را پیش خواندند .

یعقوبی می نویسد^{۲۸۱} که چون مازیار با افشین روبرو کردند ابن داود قاضی ، مازیار را گفت ، این افشین است که تو دعوی میکنی که ترا بسرکشی و شورش واداشته است ! افشین روی بمازیار کرد و گفت : دروغ از مردم بازار نارواست پیدا است که از پادشاهان تا چه اندازه زشت است بخدا سوگند دروغ ترا از کشتن نمی رهند فرجام کار خود را دروغ قرار مده .

مازیار گفت : افشین نه نامه ئی به من نوشت و نه رسولی فرستاد جز آنکه ابوالحارث وکیل من بمن خبر داد که وقتی نزد افشین رفته است او را گرامی شمرده است .

و طبق گفته یعقوبی مازیار ارتباط خود را با افشین انکار کرد . طبری می نگارد : چون مازیار را پیش آوردند از افشین پرسیدند ، این مرد را می شناسی گفت نه ! مازیار را گفتند این مرد را می شناسی ! گفت آری ! این مرد افشین است بافشین گفتند که این نیز مازیار است گفت اکنون شناختم گفتند آیا هرگز باو نامه ای نوشته ای گفت ، بلی ، برادرش به برادرم کوهیار نوشت که : هیچکس جز من و تو و بابک نتوانند این آئین را که^{۲۸۲} اجلی از دیگر مذاهب است غالب و فرمانروا سازد اما بابک بعلم نادانی سبب مرگ خود شد .. اگر تو شورش کنی تا زیان جز من کسی را ندارند بچنگک تو فرستند ... اگر مرا بمیدان نبرد تو گسیل دارند پیش از سه گروه با ما مصاف ندهند : تازیان و

۲۸۰- براون ، تاریخ ادبی ایران ، ج اول ص ۶۹۵-۶۹۶ و نیز زرین کوب دوقرن سکوت ص ۲۸۶ .

۲۸۱- یعقوبی ، ج ۳ ، ص ۲۰۳ .

۲۸۲- ممکن است مقصود کیش زرتشت و یا آئین مزدک باشد که بوسیله بابک احیاء شد .